فراوان منت بحضرت صمدیکه دریافتن حق خوانان ... سپاس ... عجالہ ... رفیق طریق توفیق بدرقه مسالک تحقیق

[illegible]

... تمثال صحت باہتمام حسب فرمایش مصنف ممدوح مطابق نسخه مصححه باہتمام بنده ...

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده ونستعین ونصلی علی رسوله الامین وعلی آله الطاهرین واصحابه الراشدین اجمعین

نامه‌نگار از دیرباز شیدای زیارات حرمین شریفین بوده خدنگ این آرزو در جگر ریشش میداشت
فاما هجوم عوائق بوقلمون و نیرنگهای گردون دون دست در پیش نمیداشت اکنون که نیروی
سعادت ازلی بسازگاری آماده شد و همه ساز و برگ این خجسته سفر مهیا آمد بخاطر رفت که پیش
آمدهای سفر نگاشتن و اسامی منازل و جز آن بضبط آوردن مناسب است تا عموماً سالکان
این طریق را دستور آگهی شود و این صحیفه به ترغیب الغریب الی دیار الحبیب
موسوم شد و هم به آهنگ تغریب که اعداد سال از وی مستخرج شود نامزد آمد تا مأمول
که از اهل بینش توقیع قبولش نصیبی بادا آغاز سخن در ذکر حقائقی که از روز روانگی
از وطن پیش آمد نهفته نماند که به بدرقه تائید ایزدی یوم الخمیس تاریخ ششم
شوال المکرم سنه ۱۲۸۵ هجری باهنگ نیل سعادت زیارت حرمین شریفین زادهما الله تعظیماً
وتشریفاً از وطن مألوف حرکت اتفاق افتاد و هر یکی را از اعزا و اکابر وطن در آغوش گرفته

رسم تودیع از ایشان بجای آوردم و بخط مستقیم با عزیزانی چند که مشایعت من رفیق راه بودند
بکارگاه ریل واقع عالم باغ فرا رسیدم از آنجا بعد چیز خوردن و نماز پیشین گذاردن در عمل
ساعت اول از نیم روز باتفاق مشفقی داروغه محمد جمال خان صاحب یکی از رئیسان لکهنؤ
بگردون دخانی نشستیم و بفاصلهٔ سه ساعت انگریزی به کانپور فرود آمدیم و در سرای مغل
فرود شدیم کرایهٔ این مرکب از لکهنؤ تا کانپور هفت آنه فی نفر مقرر است هفتم شوال معلوم باد
که درین سفر راقم را معاهدهٔ موافقت و مرافقت با جناب مستغنی عن المدح والخطاب منشی حافظ
سید نیاز احمد خان صاحب بهادر ڈپٹی کلکٹر بندوبست ضلع کهیری مقرر شده بود و همین تاریخ
نزول اجلال ایشان در کانپور قرار یافته لاجرم بانتظار تشریف شریف ایشان امروز درین شهر
طرح سکون ریخته آمد جناب ایشان از گزین احباب و سرآمد محسنان این خانه خراب اند لطفیکه
مزیدی بران در فراخنای اندیشه نگذرد با من دارند در فراوانی خلق و مروت و کمال حلم و وقار
همتای ایشان کمتر توان دید نفسی دارند گداخته و طبعی بغایت آرمیده قلبی در شدت رقت
دل سرشار رحم و رافت مشغولی باطن بمرتبهٔ که غفلت نفسی گرد سراپردهٔ ضمیر ایشان نگردد خلوص
و حضور در نماز بحدیکه شان استغراق از ایشان توان آموخت نیم شبی چون عقد نماز شب بندند
دائما تا ندای سحر بجای خویش مانند نامه نگار را در روزگاریکه بضلع هردوئی سرکاری داشت
کما بیش دو سال با حضرت اجتماع دست بهم داد بالجمله در مناقب جلیلهٔ ایشان اگر خامه فرسوده
ندی از دفتر و حرفی از طومار بر روی کار نیامده باشد سهو ندارد رجوع باصل سخن سزاست همه روز
دیده فرش راه انتظار آنحضرت بود که ناگهان ایشان با کسی از رفقای خود شامگاهان
داخل مهمان سرا شدند بدیدار یکدیگر خورسندیها کردیم و پس از آن از همه حوائج پرداخته و نماز خفتن گزارده
نیم شب رفته روی بسوی ریل گهر آوردیم و همه جهیای روان شدن بگوشهٔ نشستیم و با دیدهٔ تر

و دل مضطر اقربا را که تا این مقام با من آمده بودند تنگ در کنار گرفتم و ایشان را بحفظ الهی سپرده
بدرود کردم و خود مع حاجی غلام حسین رفیق خود و دار وغه صاحب و ڈپٹی صاحب و رفقای
ایشان ستہ ساعت بالای نیم شب از وه بر ریل نشستیم تو گوئی که بر ہوا گذشتیم میانه راه که
شاید بر چوکی کهاگار ایہ ریل دمی بایستاد قلندر شاه یکی از رفقای ڈپٹی صاحب بہ تقاضای
حاجت بول بی صرفه از مرکب بدر جست بدر آمدنش همان بود و رسیدن ریل همان مسکین را به را
و فغان فرو ماند الا سوء بنده و شب انگاه که ریل فی گر آمد چون ٹکٹ برخود داشت پیش کرده بمرکب
نشست و سحرگاه بما پیوست هشتم شوال پیش از نیمروز در اله آباد رسیدن و بداعیه دیدار
بزرگی آن روز و شب اقامت کردن اتفاق افتاد کرایه ریل از کانپور تا اله آباد یک روپیه
و چهار ده آنه بهر یک کس می ستانند درین مقام بسعادت زیارت خال ذو المجد و الکمال
شیخ رحیم بخش صاحب مد ظله که از طفلی با ایشان گرانیده اوراق بپرانه مهر و اشفاق میدارند مشرف شدم
جناب ایشان بتقاضای ہماخون گر سیہا بداعیه دیدن یکی از غازی پور رنجه شده بودند
نهم شوال بامدادان همگنان و اهل آن بپایان نرسیدیم و بیکار گاه ریل رسیده ٹکٹ جبل پور
که سه روپیه سه آنه کرایه داشت بکف آوردیم مستور مباد که از قیام یک روزه اندرین جایگاه
زیارت جناب منشی رای کانجی سهای صاحب بهادر صدر الصدور غازیپور متوطن بلده اله
اله آباد مقصود بود از کفران نعمت بر اسم اگر از ذکر ولی نعمت خاموش باشم ستم کار خوان احسان
ایشان سالها ربوده و از محیط کرم آن کریم آبرو یافته روزگاری در خدمت ایشان بودم
و بسر شته اظهار نویسی محکمه دیوانی الا عالیه داشتم در نیکوئی اخلاق و فراوانی مروت و بسیاری
حلم و کمال وقار در نوع بشر همسر ایشان کمتر خیزد خیلی سبک روح و روشن روان و صافی طبع
و رسیده مزاج سهری بشعر فارسی بار دارند و تبتین تخلص میکنند نام خدا طبعی سلیم است و فکری مستقیم

همانا از ملکات گزیدهٔ ایشان اگر بیلا گویم بیم آنکه ناشناسی در آید و بیدانشی بهر بد خیزد
به آنکه سر حقهٔ راز نگشایم و مهر بر درج گفتار زنم بلقای همایون حضرت بیخودانه آرزومند بودم
فاما چون جناب ایشان هنوز از غازیپور ورود اینجا اتفاق نیفتاده بود با دلی بریان
حرمان مهیای سفر بمبئی بودم که ناگاه همدران ساعت گویندهٔ از نزول اجلال ایشان خبر یافتیم
چون زمام اختیار از کف رفته بود و یارای استرداد تکت نمانده نتوانستم که بر آرزو می رسید [illegible]
سخن کوتاه هفت نارده از روز مرکب فرود آمدیم و ارباب مشایعت را وداع کرده روان شدیم
شامگاهان پاره از شب رفته در جبلپور مرور افتاد شهر خاص از اشتیشن دو کروهی فاصله دارد
چون متصل آن از پی بست خانها مسافر سرای بنا کرده اند همدران جای رخت کشادیم شب
بپایان آوردیم دهم شوال بامدادان عجالتاً از سائر حاجات لابدیه پرداخته به پنج
پیشتر و بپا بکارگاه ریل آمدیم و بعد ادای زر تکت بمبئی تعدادی سیزده روپیه چهار آنه که
مرکب دست داد یکبار آرا بجنبش در آمد و در طی بعض سرعتی که شهپر طائری حریف او
نتواند شد از دو دو کردن گرفت همانا قیاس توان کرد که دو ماهه طریق بیکروز نوردیده میشود
از جبلپور تا بمبئی یکسر کوهستان است همه جبال قله ها فسون سبز اکم اشجار بوقلمون چنانکه دیده
بدیدن وی خیره میشود و جگر زلزله میگیرد چارسو همانا [illegible] هر طرف [illegible] بلند جیب [illegible] است
یکسر ناهموار و خار خار بهر بالا و شیب سکن وحوش [illegible] فرنگیان به فرهنگ [illegible]
طریق روان کردن ریل در چنین صعب المرور همانا چه [illegible] کرده اند که دیدنی است
نه گفتنی در [illegible] بودم [illegible] امروز خوشا راه آسان [illegible] آبادان بهر جبلی پنج کروهی بازار و [illegible] میشد
و خریداران [illegible] آمده بهر طرف از حلوا و فواکه خوانها [illegible] بهم چیده [illegible] بسیاره
تاریک بوده که قلل جبال از کمال رفعت تارک باسمان سوده همانا قلع و قطع آن نه آسان کاری بود [illegible]

روان شدن اند سبیلی دیگر لاجرم چه داد حکمت داده اند و چه مایه فرزانگی بکار برده اعنی در سیزده
جای بکوه نقب قلب قاف شگافته طرفه محل مرور بنا ساخته اند که بیننده را هوش فرو نشیند
و نظر که کالیوه گردد درون آن نهان وصلهای حدید گسترده و آهن تختها تعبیه کرده اراده راه رو
قدم گذاشتن نهان ازان در گذشتن نهان فاصله هر نقبی کمتر از یک میل تا سه میل نیست درونش
چندان تار و سیاه که شام غریبان تیرگی ازو بوام برده و سیاهیش بر شب یلدا طعنه زده با جمله
بهمین آیین آن همه روز و شب تا نیمروز دیگر در رفتار گذشت میانه راه یارای آن نبود که
در محلی بفراغ خاطر نفسی توان آسود یازدهم شوال دو ساعت بالای نیمروز رفته سلسله
رفتار بکوتهی رسید و جنبش بآرام انجامید یعنی که داخل معموره بمبئی شدیم ره نوردی بر
بپایان آمد بعد ازین مارا سفر دریا گزیدن ناگزیر خواهد بود درین شهر برسم بلاد دیگر سرای
و فرود آمدن را جائی نیست جز آنکه منزلی بکرا توان گرفت فاما بعضی گرانمایگان از بازرگانان
این شهر یک دو رباط ساخته اند آن هر مسافر نیکو جای فرود آمدنست که ساز و برگ راحت آماده
و مطهره و مطبخ همه در وی مهیا آمده نخستین هنگام دخول شهر به تفحص نیکو منزلی افتادیم و
خاطر بدیدن آن تنگ و پریشان خانها بر آشفت ناگزیر بسوی رباط حاجی اسمعیل سیٹھ آوردیم
و از احسن قطعات آن بقعه دلکشا مکانی واگزیدم و بسیار پسندیدیم داروغگی رباط بحبشی عبد الکریم
متوطن شهر بازبسته با وجود عدم تعارف بیشینه فراوان اکرام کرد و به خلقی لغریب پیش آمد
جوانمردیست بنهایت خلیق و ذی مروت بر زبان بزرگ و کوچک عموما ذکرش بشایستگی بود
خلاصه که بپاس توجه این بزرگ روزگاری که اقامت آن بقعه ناگزیر بود خوش گذرانیدیم
چون پیش از وطن بدر زدن دوستی از بمبئی بدهلی صاحب نگاشته بود که پانزدهم شوال
تاریخ روانگی سفینه دخانی سوی جده مقرر گشته است هنوز امارا بیش از ان بمبئی و از ان

حالیا بعد فوز اینجا از نهوض سفینه واقع دهم شوال فرا نمود خاطر از ماندگی بشوریده و دل از
جوش حسرت بنالید ناچار پس کار خود نشستیم و به تجسس آنکه تا کی جهازی دیگر آماده کنند
بسر میکردیم درین شهر طائفه از دلالان اند که تعهد قرار داد [illegible] و تکفل آماده کردن جهاز کنند
و مسافران آن طرف را بوعدهای رنگارنگ می فریبند که صاحب معامله از طرفگی معاملت ایشان
بستوه می آمد و بشنیدن هرزه سخنهای ایشان کالیوه میگردد ما را صدیق نام دلالی بود
اگرچه در کار خود از سائر همپیشگان گرو برده و در رویه غریبه از همپیشگان بسر آمده فاما سپاسها
سعادت وی بدرجه کمال شهود یافت و در کارها بفرط محبت مزید اعانت فرمود از وی بر ما
منتی است جسیم و شکرش دل و زبان را [illegible] ایام اقامت ما درین بمبئی بیست و پنج روز است
درین مدت تفرج و تماشا و سیر و گلگشت این نزهت آباد بیشتر اتفاق افتاد و چند شهر بمبئی
اگر سخن بمبالغه نرود توان گفت که امروز در گیتی همتای او را نشان نتوان یافت مردم
در اکثر خوبیهای کلکته سخن رانند ولیکن من ترا دیده و اوصاف را شنیده و شنیده کی بود
مانند دیده شهر در نهایت بزرگی و فراخ آبادانی و پر رونقی اسواق و وسعت و صفای
طرق و فراوانی اجناس انبوهی اشیا از لطافت عمارت ایوانهایش منظر [illegible]
که لم یخلق مثلها فی البلاد روشن و از حسن سرکاری [illegible] اساطین
قصور ارم ترتیبش مفهوم ارم ذات العماد مبرهن آنکه شهر همه سنگین و بعض کم
چوبین بنیاد یافته و بالاخانهایش اکثر از هفت و هشت [illegible] مردم از هر اقلیم
و از هر کیش انبوه در انبوه درینجا فراهم آمده و کاملان هر علم و هنر [illegible] از چهار سوی آفاق
اندرین شهر جا گرفته از متوطنان این معموره [illegible] و بعض پارسیان اکثر و بیشتر [illegible]
و این مجوس زردشتی کیش مسابه این شهر نزهت آباد در غایت تهذیب و تنظیف [illegible]

وانبوهی فانوسهای بهینه وقنادیل ثمینه شبانگاهان که چراغانش برشود چراغ روز را
از تشویر تنویرش بمیرد بهر مسجد امام وخطیبی ومؤذن ومسرجی مقرر مصلیان در اوقات پنجگانه
هزار در هزار حاضر سیما جامع مسجد این شهر ورونق نماز آدینه درو فرخ قصری رفیع و دلکش
کاخی منیع بر سم عمارت شهر سه منزله بنا شده ودر منزل سافلش حوضی کلان که تفسیر کریمه
جنت تجری من تحتها الانهار از وی عیان و در منازل اوسط واعلی نماز وجماعت
انعقاد می یابد یوم الجمعه همگنان در جامع گرد آیند و در دیگر مساجد شهر نگذارند بالجمله در
تبیان نکوئیهای این شهر اگر سخن به بسط رود و داستان به تفصیل سروده آید دفتری دیگر انباشته شود
وسلسلهٔ ربط اصل گفتار برهم خورد همدرین شهر با چودهری محمد حسین صاحب از اعاظم
رؤسای قصبهٔ سنترکهه تلاقی دست بهم داد که ایشان هم باهنگ سفر آن طرف خضر توفیق
هادی سبیل گشته بدیدن ایشان چهره از نشاط برافروخت و دل از اجتماع با ایشان گشت
چشم بد دور صحبتی خوش بود و هنگامهٔ معاشرت تازه تر سخن کوتاه وقت آنست که بسیج سفر
پیشنهٔ کنیم و از افسانه سرائی روی بگردانیم چون زر کرایه مالک سفینه پیش ازین ادا کرده بودیم
وآن بشرح ذیل بود طبقهٔ اعلی هفتاد روپیه وطبقهٔ اسفل سی وهفت روپیه در جهاز نیکوتر وعمده تر
غیر از طبقهٔ اعلی که بالای سقف باشد جائی نیست اما فریاد از طبقهٔ اسفل که نموداری از اسفل السافلین است
واز جهد حبس منافذ انواع تصدیع وشدت حر وگرما را در و نهایتی نباشد نامه نگار را با ڈپٹی صاحب
بهمان دلکشا موضع جای بود بالجمله تاریخ ششم ذیقعده مسافرسرای بمبئی را خیرباد گفته
احمال واثقال بساحل بحر محیط آوردیم و بر زورقی نشسته بمرکب دخانی کنگا اگبوٹ نام که از
ساحل بفاصلهٔ دو میل درون دریا بود فرود آمدیم و آنروز و شب درون سفینه آرمیدیم
هفتم ذیقعده بعد از زوال نیروز آتش بکانون کشتی زدند و هنگامهٔ تدخین افروختند
دود برآوردن ۱۲

بادبانها بستند و لنگر گشادند تا بتندی تمام گرم رفتار گشت و از لطمات آب و سیلی موج چون
گردکان غلطان می رفت روز دیگر از شورش سفینه کشتی نشینان را از جنبش جهاز حال دگرگون
هر یکی بجای خود در حالت شدت تهوع و غثیان مدهوش افتاده و از دوران سر و اختلاج قلب
بدانمایه که سر نتوان برداشت تا ایستادن و راه رفتن و خوردن و آشامیدن را چه جای با
اکثر دو روز و بعضی چون نامه نگار تا سه روز گرفتار این بلا بوده پس کم کم نسیم صحت ایزدی
باهتزاز آمد همگنان را آب رفته بجوی باز آمد بعد از این همه تن الطاف لاریبی را منتظر نشسته ایم
و زمان زمان بتضرع و دعا فوز ساحل مقصود را آرزومند هر سحر که سحرگه رو بدریا بچشم تماشا
که میخوابیم بر فسانه سفینه میخوابیم چهاردهم ذیقعده نیم شب رفته ناگهان شدید باد
وزیدن گرفت و صرصری که صولتش جبال را از جا بر میکند برپا شد و نهادهای کشتی با طوفان
دوچار شد و سفینه در چهار موج تباهی افتاد و جگرها خون شد و هوش از سر رفت از یکسو تمام
اسباب جهاز را بر هم برداشته بطرفی دیگر میبرد و مرکز زبان جان کوشش نمود نقاب از رخ مرگ
و زندگی بر باد هم سفینه سر رفت از حال کشتی نشینان در آن هنگام چه گویم جگر از دیدن یکی
با نالهای سنگ سپکن در جوش یکی با دیگری چو در هم آغوش یکی در حسرت که
با که گوید یکی دل شکسته و دست بر دل یکی بر آن نا شکیبی با آتش سخن چون افتاده یکی
از بیدلی دل از دست داده و یکی با قلب ... شوق وصال همگنان یکی با استقلال باطن
استغفار گویان یکی را حسرت فراق عیال و اقربا داغ بر جان شور انداخته یکی بر ادوات الطاف
غیبی سر و دست بر کائنات افشانده خلاصه که حالت اضطرار چنین وقت را کار افتاده
شناسد و محتاج شرح چه باشد معلمان و ملاحان را آب اضطراب از سر گذشته و چاره کار
گم کرده القصه چه شرح دهم از حال سیاهی و درازی آن شب بهمان امید و بیم گذشت

ورودی بحر نمود ارشد تا بیکبار باد شرطه رحمت از مهب تقدیر بوزیدن آمد هنگامه باد صرصر
فرو نشست و سفینه از ورطه تباهی بدر جست و نیم جانان حیات از سر یافتند و جگر بخون خستگان
آشوبگاه یاس بر ایاب عمر دگر بار با بشادی مرگ نزدیکتر شدند الحمد لله ثم الحمد لله شانزدهم ذیقعده
در عدن لنگر انداخته شد همدران روز بعدن رفتیم بداعیه ضرورت خرید بعضی مایحتاج
و نیز بتفرج و تماشای شهر عدن کهن شهری مشهور است اما امروز متوسط قصبه بیش نیست
اماکن او کمتر پخته خانهایش بیشتر خام و برخی از کاه و سقف و جدارش از بوریا آبادی شهر
بر کمر کوه طرز عمارت همه بوضع انگریزی بیوت او در نظر بیننده همه جدید صفای کوچه و مشکوی
و ترتیب اسواق و غیر آن همتا و همرنگ بلاد متصرفه انگریزی از آنکه عدن امروز در دست انگریز است
بیرون شهر بالای کوه حصاری ساخته اند بلند و پهنا و متین و از هر طرف توپهای بزرگ
بر باروهای آن لوائین دژ نصب گشته بالجمله همان روز قریب عصر از عدن برگشتیم و باز بر جهاز
فرود آمدیم هفدهم چاشتگاه لنگر برداشتند و رفتار سر دادند هیجدهم هم از رسیدن سکان
جهاز بمحاذات جبل یلملم که میقات اهل هند همانست خبر دادند تا رخت معمولی از تن برکشیدیم
و جامه احرام در بر کردیم و شبانگاه از محل باب سکندر که موضعیست بس خطرناک و مخوف
بسلامت گذشتیم و بعد سه روز از آن بیست و یکم نصف النهار سالما و غانما بساحل
جده پیوستیم و بسپاس رحمت الهی و موهبت نامتناهی جبین بخاک سودیم و پس از ان احمال
و اثقال از سفینه فرود آورده در شهر منزلی بکرا گرفتیم و بار نهادیم جده گزین معموره
و نغز شهریست هر چند از کلان تر امصار نیست اما از اجتماع سوداپیشگان و هجوم
بازارگانان پر رونقی دارد و خاصه که بازارش از اجناس غریبه و نفایس اقمشه و امتعه مشتمل
[illegible] افتاده کمی آب جان فرساست و آنچه هست برخی شور و بدطعم و متغیر اللون آبادیش

در ساحل بحر محیط بیرون شهر مزار پرانوار اقدم بشر آدم زاد حضرت حوا رضی الله عنها واقع قبر
زیارتش بهره اندوز سعادت آمدیم طول مرقد منوریه آبادی نامه نگار بشماره یکصد و سی
و هفت دست بود سه روز در جده توقف شد سپس بست و سوم بعد نماز مغرب بقصد
منزل مقصود برخاستیم و عماری بر جمازه نهادیم و پاسی از شب رفته با کاروانیان براه
مکه معظمه افتادیم الکنون درین دیار بهر ره نوردان غیر از شتر استر مرکبی دیگر نیست و غلب
جانداری دیگر زحمت چنین صعب طریق را بر نتابد که در بالا و شیب غیر از سنگ خارا
و سر تیز خارها نیست بین الطریق شب به تکلیفی عنیف سحر کردیم بامدادان بدشواری
تمام نزول از مرکب میسر آمد تا نماز گزاردیم چون از شرارت و بیمروتی جمالان و کم مجال سواری تنها
راحل قطره زن بودیم باواز روز بلند شده در جده تخمینا دوازده کروهی از جده رحل اقامت
افگندیم درینجای خانهای چند از خس و کاه است که فرود آمدن مسافران را مستنعم محلی است
کدخدا از بهر تن دو قرص که دو نیم آنه هند باشد می ستاند و آب هم بافراط میسر بود و تخم مرغ
و بیضه ماکیان و خرما و خیار بهم میرسد بهمدران روز پیش از نماز شام زین بر تکاور و ذلول
بر بستیم بخشی از شب باقی بود که بحوالی ام القری وا رسیدیم تا پیاده شده برهنه پا و سر
با دلی خاشع و چشمی بر آستین میرفتیم قریب شهر تا شیر صبح طلوع کرد بعد نماز بامداد شطر
از روز بر آمده در اشرف البلاد مکه مکرمه دخول و نزول روزی شد نواب فیض احمد خان صاحب
رئیس و والی ضلع علیگره که از سالی چند هجرت کرده درین فرخنده شهر توطن گرفته اند و با
دهلی صاحب اتحاد دیرینه داشتند بتقریبی از قصد ورود ما ایشان خبردار بودند متصل
در شهر پناه بادو کس متفحص حال دهلی صاحب که یحتمل از طرف خانصاحب پذیره شده بودند
برخوردند اتفاق افتاد ایشان چون دانستند نگذاشتند و باکرام تمام با خود بردند و در کاشانه

متصل حرم محترم بمحاذات باب الصفا فرود آوردند تا رخت وکالا دران بنگاه محفوظ کرده
دردم آهنگ حرم کردیم وبحفظ سائر ضوابط واهتمام بلیغ طواف وسعی بجا آوردیم نظاره
روی شاهد مراد همه غمها از دل برچید جلوه جمال کعبه وکسوت سیاهش زنگار از دل زدود
تقبیل حجر اسود از بوسه پایه عرش معلی نوید رسانید اعتصام در سراپرده کعبه از تشبث در ذیل
مولی باز گفت دست را باستلام رکن یمانی دست مایه ید بیضا دست داد وجبهه از سودن بعتبه
نورانی شد شرب زمزم بشارت شراب طهور آورد بار از سعی بین الصفا والمروه دلیل بر آسانی
صراط آمد چون احرام بتمتع بسته بودیم همان روز از احرام بر آمدیم بعد العصر خان صاحب
مقدم الوصف بملاقات ڈپٹی صاحب جلوه فرمودند در فراوانی اخلاق واکرام ضیف شانی
بلند دارند روز دیگر ما را بتقریب دعوت طعام بحریم دولت ایشان اتفاق افتاد در مراسم
مهمان نوازی اهتمامی از حد افزون بتقدیم رسانیدند تا دیر صحبتی خوش بود واز هر باب سخنها
در پیش بود چون هنوز زمان گزاردن فریضه حج را چند روزی باقی بود تماشای گشت شهر
بیشتر دست داد سبحان الله مکه معظمه شهریست کلان با رونقی شایان وآبادی فراوان
وقصور رفیع الشان اسواق او را خوشا روز بازار هر چهار سوی او را پر رونقی امتعه واقمشه
هر شهر ودیار درین اشرف البقاع فراوان فراهم آمده با آنکه هیچ چیز ازین مرز نخیزد هیچ
چیز نیست که بی پای تلاش درین مقام دست ندهد مردم از هفت کشور موجود سیما اهل هند
وترکان ومصریان خود بی نهایت اند واین شرح حال کسانی ست که دوام سکونت درین بقعه
برگزیده اما فراهم آیندگان موسم حج که حد وعدد ایشان اعجز آفریدگار نتوانند دانست
ونفوس بشر از شماره اعداد ومعرفت اصناف عاجز افتاده مردم هر اقلیم بجدت آئین وشنگرفی
طرز وغرابت انداز وطرفگی رسوم واختلاف زبانها وتنوع کسوتها چون مور وملخ گرد آمده

هر که بسیر و سفر بسیار در زمانهٔ دراز دیدن آرزو دارد در یکمقام بیکنفس و بیکجای میتواند دید
از قوافل شامی و مصری و مغربی اعلی کاروانها قافلهٔ شام است بروش قدیم با جمال بیشمار و خیول
و بغال هزار در هزار رسیده و برد درینجا کمتر و در شتا هم معتدل شدت حر و تموز چنانکه
شنیده میشد دیده نشد همانا که بمشابه گرمی هند قیاس توان کرد البته مدت روزگار تابستان
از هند بیشتر است چراکه اینجا باران کمتر بارد و بیع و شرای برده و جواری درینجا بکثرت فاما امروز
برای وی بازاری معین و مخصوص نیست اهل هند جیبایت یا بیشتر الکتر کنند از آنکه چون در آئین
انگریزان ممنوع است عبور بحر محیط دشوار افتد نخستین در جده و دگر بعدن ازین امر سرسری
مزید رود و اگر به ثبوت رسد تعزیری سخت مقرر است شمارهٔ خطبا و ائمه و موذنان و مکبران
مسجد الحرام در تخمین نامه نگار بر صد متجاوز خواهد بود و دو ثلث از ان احناف و دریک ثلث
تنی چند از مالکیه و حنبلیه دگر همه شوافع ترتیب ائمه و انعقاد جماعت در غایت خوبی و انضباط
قواعد اذان و صلوة در کمال خوش اسلوبی در سائر اوقات غیر از صبح امام حنفی را در ادای
نماز بر همه سبقت است بعد از و شافعی و بعد از و مالکی و امام حنبلی جز صبح جماعت جداگانه
نمیگذارد در نماز صبح اول امام شافعی که غلس در آئین شافعی مستحب است تقدیم کنند پس
از و مالکی بعده حنبلی و آخر همه حنفی اهل علم و دانش درین خیر البلاد بسیار اند و علم تفسیر
و حدیث و فقه را وفور رواجی بدرجهٔ کمال بهر گوشهٔ حرم محترم در اکثر اوقات روز و شب
هنگامهٔ وعظ و تدریس گرمی پذیر نامه پرداز را با اعیان و بزرگ منشان این همایون خطه
اجتماع خاص کمتر میسر آمده معهذا تفصیل جلائل احوال ایشان قاصر افتاده فاما تیمنا از ذکر خیر
مولوی میرزا محمد امیر بیگ صاحب عم فیضه نتوان گذشت در روزگاریکه بستر و بالش در بمبئی
داشتیم صحبت بمناقب حضرت در آنجا استوار بسا صفا فروزیده شده طبع بغایت آرزومند یافته بود

مولد و منشاء ایشان از خاک پاک دهلی ست و پیوند خویشی ایشانرا با اعلم العلماء و افضل الفضلا
مولانا محمد اسحٰق دهلوی قدس سره درست آمده در راه شریعت سالکی گرم رو و بر بساط
طریقت عارفی بلند سیر به تبحر علوم (بسیار عالم شدن ۱۲) بر وسادهٔ (ای بالش ۱۲) عزت بکنج عزلت نشسته و بحفظ و دایع
اهل هند میان بخدمت بسته خلقی دلفریب در نهاد ایشان کسر نفس و تواضع خداداد ایشان
صحبت ایشان گیرا و سریع الاثر (ای گیرنده یعنی زود اثر کننده ۱۲) مختصر که در شان ایشان الا از هر چه گوییم برتر است ما را باستفاضهٔ خدمت
بیشتر اتفاق می افتاد دیگر از اعیان این شهر سید حسن جمل اللیل است ما را مطوّف و معلّم بود
شیخ مطوفان است و در جاه و تموّل امروز او را همسری درین شهر نیست پسرش سید ابراهیم
فرخ کسبی است ما را در جدّه دوچار شد و در بعض مهمات و امور ضروریه کفالت و کفایت بجای آورد
چون پایهٔ او بلند است و نامش مشهور از گرامیگان هند کمتر کسی باشد که از حلقهٔ وی
بدر زده باشد دیگر درین سفر بابسی از بزرگ منشان هر شهر و دیار تلاقی دست بهم داد
اگر ذکر هر یکی جداگانه گزارش افتد سر رشتهٔ سخن بیصرفه (ای بیفائده ۱۲) دراز می گشت فاما از ذکر جمیل
حاجی محمد واحد علیخان صاحب خاموش نتوان بود ایشان از عمائد رؤساء دربهنگه ضلع ترهت
من مضافات صوبهٔ بنگاله اند هنگام سفر دریا با ایشان تعارف دست داد با وجود ناشناسائی
پیشینه آنمایه کرم و التفات فرمودند که نامه نگار را توانائی سپاس نیست خلقی بی نهایت با ایشان
و فراوان مروت و حلم در فطرت ایشان مودوع (سپرده شده ۱۲) شده وصف ایشان به بیان راست نیاید و صحائف
حریف گنجائی نشود از بدایت تا نهایت متفق در سفر بودیم و در بسیاری امور ما بذل اعانت
از طرف ایشان می بود ایشانرا دو فرزند اند همانا نیرین سپهر نیکوئی ما را رابطهٔ ازلی با ایشان
تازه گشت هر یکی جمیل خلیق و منکسر و در مهر ورزی یگانه مهین برادر محمد علیخان و کهینهٔ ایشان
وارث علیخان دیگر محمد امام علیخان صاحب خانصاحب ممدوح را برادر بزرگ از اهل علم هستند اند

قابلیتی دارند بداعیه گزاردن حج دیگر در مکه مکرمه سکون گزیدند پور ایشان مولوی محمد اسحق خان
نسخه جامعه ادب و حیاست و منتخب مجموعه دانش و نوکاجودت از رویش میبارد و در هفتده
سالگی به همگی علوم و فنون تبحر دارد کم سال است که کهن اندیشه تو عمر است و نبیره ایشان دیگر شیخ
محمد اشرف صاحب از رئیسان معتبر بلده قنوج خدمت ایشان دیرینه ارادتی داشتم در مکه
بلقای ایشان هنگامه سرور تازه شد و بعد ازین تا پایان سفر با همه گر سالکان این طریق بودیم
دیگر مولوی محمد نظام علی متوطن قصبه منڈیاون پارہی لنواز و هردی با کمبار ما را از گزین دوستان
و هم هم بستان اند مشغولی باطن بآئین نقشبندیه مجددیه دارند در بمبئی بدیدن ایشان کهن رسم
مهرورزی نوی یافت و ازین پس در همه سیر و سفر بیشتر اتفاق مرعی ماند مخفی نماند که در مکه
و حوالی آن زیارتگاه‌های بسیار است از مساجد متبرکه و آثار نبویه چون طالع ارجمند بنیل این
سعادت فیروزمند گردید تحتی ذکرش بر صفحه بیان آمدن مناسب مقام است نخستین مقاماتیکه
مرجای اجابت دعا است و نهضه‌ها اول مطاف ملتزم دوم تحت میزاب رحمت سوم اندرون
خانه کعبه چهارم نزد بیر زمزم پنجم پیشگاه مقام ابراهیم خصوصاً سحرگاه ششم بالای صفا
هفتم بالای مروه هشتم بین الصفا والمروه هنگام سعی خاصته بین المیلین الاخضرین نهم در
وقوف عرفات دهم در مسجد مشعر الحرام واقع مزدلفه یازدهم در منا دوازدهم نزد جمرات ثلثه
سیزدهم حطیم تمامه چهاردهم نزد حجر اسود و رکن یمانی پانزدهم از هر مکانیکه اول نظر بر بیت شریف
افتد الحمد لله که در جمله این مقامات نه محض بهر خود در سوال و دعا و خشوع و بکا مبالغها
بکار برده ایم بلکه عامه احباب و اقربای ذوی الحقوق را فراموش نکرده ایم امید که با ثر
و اجابت قرین شود و خواتم ما و شما بحسن و خیر انجامد آمین ثم آمین اما زیارت اماکن محترمه
و مشاهد مقدسه که بعضی ازان بمقبره معلاة واقع شده و بیشتر در شهر و قرب و ناحیه آن

نخستین آن دار خدیجه کبری ست رضی الله عنها که مولد حضرت سیدة النسا علیها السلام
هم انست در موضع ولادت مبارک امروز چوبین قبه ست سرور کائنات علیه الصلوة تا زمان
هجرت همین دولتکده مسکون داشت و در گوشهٔ ازین خانه جای وضو و عبادت آنحضرت
نشان میدهند دیگر اشرف المآثر مولد رسول کریم است علیه افضل الصلوة و التسلیم و آن
تحت جبل ابوقبیس بمحلی دلکش واقع شده و در قرب آن زیارت دار حضرت ابی بکر صدیق است
رضی الله عنه که بین الناس بدکان ابی بکر معروف ست در زقاق حواغین هم دران برزن کوچه ۱۲
کوچه‌ای در گران ۱۲
در دیوار از دو سه ذرعه سنگی نصب شده است یکی حجر متکلم که بر سرور انبیا سلام فرستاد
و کلام کرد و آن تا قومی حجر متکا است که اثر مرفق شریف الآن در وی مرئی میشود دیگر مولد
حضرت اسد الله الغالب علی مرتضی سلام الله علیه که آن در شعب بنی هاشم مشهور ست
دیگر زیارت دار ارقم که آن مسجد ست در قرب صفا و حضرت عمر فاروق رضی الله عنه در آن
محل مشرف باسلام گشت و همین مکان را دار خیزران هم نامند دیگر زیارت غار حرا که
الیوم جبل نور مشهور ست از مکه معظمه بفاصله سه فرسخ جانب مشرق آنحضرت قبل بعثت
در غار آن کوه عبادت میکرد و مقام شق صدر همین است و منزل سوره اقرا همین
و صعود بر آن جبل که محل زیارت در عین قله کوه واقع شده و فاصله رفتنش کم از دو گروه نیست
مشقت تعب در سرایا روی آورده دیگر زیارت مسجد الرایه که آنحضرت درینجا نماز کرد
و رایت نصرت روز الفتح مکه نصب فرمود دیگر مسجد الجن که اجنه درینجایگاه حاضر آمده قرائت
قرآن از لبهای بخشش آنحضرت شنیدند دیگر مسجد ابوقبیس که حضرت بلال را نخستین جای
اذان همین موضع بوده و معجزه شق القمر را همین مظهر و موقع دیگر زیارات مقبره معلا که مرقد مطهر
حضرت ام المومنین خدیجة الکبری و حضرت آمنه رضی الله عنهما درو ست و دیگر بیبی از پاکان

دران سرزمین بهشت آئین خفته اند و جماعتی از صحابه و تابعین بخاک آسوده دیگر مسجد عایشه صدیقه
رضی الله عنها که در وادی تنعیم است دو کروهی از مکه در طریق مدینه چون باهنگ عمره آوردن
برخیزند در همین جا جامه احرام پوشند و بطواف و سعی آیند دیگر مسجد نحر النبی در منا که نزول
سورهٔ انا اعطینا همین است دیگر مسجد الکبش در منا که حضرت ابراهیم علیه السلام همین جا
قربانی کرد و اثر مذبح حضرت اسمعیل علیه السلام امروز مشهود و موجود دیگر مسجد الخیف در منا
که درین خجسته منزل هفتاد کس از انبیا علیهم نماز گزارده اند و همین جا زیر زمین بخاک آرمیده
دیگر زیارت غار مرسلات متصل مسجد الخیف که سورهٔ مرسلات درینجا نزول یافته دیگر زیارت
قبر ستودهٔ حضرت عبدالله ابن عبدالمطلب پدر سرور انس و جان درون شهر که مقبره در نیکوئی
و زیبائی شایان بنا گشته فقط این بود شرح زیاراتیکه ما را بدان اتفاق افتاد و باشد که
دیگر هم باشد و ما از آن بوجهی محروم مانده باشیم رجا که برکات زیارت چنین مشاهد مقدسه
بکفارت کرده های ناصواب ما برخیزد و دری از فیض و بابی از رحمت بر روی ما مفتوح شود
بالجمله از روز کامیابی درین خیر البلاد در اکتساب سعادت طواف و زیارت و ملازمت مسجد الحرام
اهتمام تام نصب العین خاطر ماند و به نشاطیکه برتر از ان در حوصله آرزو نگنجد روزی چند سپری
(ای مد نظر ۱۲)
تا بتاریخ هشتم ذیحجه یوم الترویه بعد صلوة الاشراق بقاعدهٔ مستمره در مسجد الحرام احرام حج
بستیم و بمنا رفتیم و بیتوتت کردیم و نماز پنجگانه که اولین آن ظهر و آخرین آن صبح روز عرفه باشد
(شب باشی کردن ۱۲)
در منا گزاردیم منا باعتبار معموری اماکن با کوچک قصبه‌ایست فاما همگی خانهای او در
غیر موسم حج خالی و معطل محض باشد جز وحوش و طیور از نوع بشر در آنجا اثری نیابند و
[illegible] و مشابه امصار است از گرد آمدن جهانی و فراهمی اجناس و انبوهی از [illegible]
آنچه [illegible] بود امروز درینجا [illegible] پادشاه و شریف [illegible]

وجیوش فراوان و خیول اسپان و توپهای اژدر نشان نهم ذیحجه بعد نماز بامداد و طلوع مهر
باهنگ عرفات برخاستیم و روان شدیم میانهٔ راه در قرب عرفات یکی را دیدیم قتیل خنجر جمیع
افتاده و آب دشنه بیداد آتش بجانش زده و از درا همیکه در سپاهیان و اشت از سپاهیان رفته
درین دیار از ستم اعرابیان و بدویان چنین ماجراهای نادر نه بل اکثر پیش از ضعف انها
ستم و تعدی ۱۲
در وادی عرفات فرود آمدیم چون شمس بسمت الراس تافت در دم بمسجد النمره رسیدیم
بعلت جمع بین الصلوتین یعنی پیشین و دیگر بیک اذان و دو تکبیر بیفا صله گزاردن بالای جبل رحمت که
ای ظهر و عصر ۱۲
موقف آنحضرت صلی الله علیه وسلم همین است وقوف بجای آوردیم نامه نگار را با ڈپٹی صاحب
دران محل از خطیب فرقی جز قدمی چند بیش نبود بعد ازین خطیب در قرارت خطبه شروع کرد
و عامهٔ حاجیان روی بسوی خطیب آوردند درینچه وقتی هر یکی بقدر حال و استعداد خود در حالتی بود
که نتوان گفت سبحان الله نزول مدار رحمت و جوشش سحاب کرم که درین خجسته موقف است
دیدنی است نه گفتنی هر که درینجای ایستاد. و درانحالت هر چه بر دلش ریخت قدرش ها داند
چون مهر بغروب مشرف آمد رجوع بمزدلفه شد و درانجا طرح مبیت ریخته نماز شام با نماز خفتن
بهمان آئین پیشینه که بالا گفتیم گزاردیم و سحرگاه دهم ذیحجه سنگریزه ها از حوالی مشعر الحرام
بدست آورده روان گشتیم و بمنا رسیدیم و ازینجا بعد رمی جمرة العقبی بهفت سنگریزه و ذبح قربانی
وحلق سر و غسل و احرام کشادن و رخت آلش کردن و نماز پیشین گزاردن آهنگ مکه معظمه کردیم
وهمانروز بعد طواف الزیارت و سعی بین الصفا والمروه رجعت قهقری کرده بمنا آمدیم
وشب در مسجد الخیف گذرانیدیم یازدهم بعد صلوة الظهر امام در مسجد الخیف خطبه بخواند
و از بقیهٔ احکام متعلقه مناسک شرح میفرماید نماز پیشین عقب امام بجماعت گزاردیم و پس از
استماع خطبه رمی جمرهٔ ثلاثه یعنی جمرهٔ اولی و جمرة الوسطی و جمرة العقبی بهفت بهفت سنگریزه کرده
انداختن سنگریزه ها ۱۲

به منزلگاه خویش آمدیم و شب همانجا بپایان آوردیم و از دهم تا دوازدهم همان کردار
دیروزه بعد صلوة الظهر و رمی جمرات ثلثه کاروان سوی مکه مشرفه روان شد تا بین الصلوتین [?]
در ام القری شرف اندوز سعادت آمدیم الحمد لله ثم الحمد لله که بیاری طالع ارجمند سعادت
سترگ روزی روزگار شد و بیاری رحمت خداوند متعال کهن آرزوی به پیشگاه ظهور
جلوه گری کرد رجا که بکمال رحمت آموزگار نقصان از مراتب عمل ما بزداید و بخشد [illegible]
خود کردارهای ناقبول ما را در پذیرد چون بعون عنایت یزدانی حج به حفظ سائر مناسک
و نگاهداشت همه ضوابط گزارده آمد اکنون به بجای آوردن عمره که حج مفرد [illegible]
و از مکه مشرفه بزمین حل که میقات عمره ها است و افضل مواقع مسجد تنعیم است به مسجد
عایشه معروف رسیده احرام بعمره بربستیم و همان نمط معلوم از باب العمره بمسجد الحرام داخل [illegible]
و طواف و سعی همان اشواط سبعه بجای آورده بعد قصر و حلق از احرام برآمدیم و بعد از پنج
روزی دیگر بهمین آئین عمره دیگر آوردیم مخفی نماند که از حجاج اهل توفیق را همه جا آنست که
در بجا آوردن عمره اکثار بتقدیم رسانند و چندانکه بیشتر کنند کمتر دانند و ما را نیز [illegible]
فاما همدران روزها که ڈپٹی صاحب امزاج ناساز گشت در نیل این سعادت را اتفاق [illegible]
لیکن آفرین بهمت مردانه داروغه جمال خانصاحب که ایشان سرمایه این دولت بکرات
هدیه یافتند و بر ما سبقت ربودند چون درین بلده طیبه از حج و همگی زیارات فراغ خاطر
روی داد حالیا وقت آن آمد که از ترحال سوی مدینة الرسول سخن بمیان آید [illegible]
آنست که نرخ کرایه شتران در اپایت [?] و باب این خجسته سفر از پیشگاه شریف مکه مشخص شده
مشتهر میشود و شریف و پاشا از اهل بادیه و اعراب بیابان اشتی [?] از شور و شر انگیختن
و خونهای حجاج ریختن و غیر آن از پیشگاه [illegible] آنگاه قوافل آماده میشوند و ابتدا [illegible]

سفر ساز میکنند چون این کار بهمین منوال روائی یافت بیکبار از آماده شدن کاروانها
و پیش آمدن نهوض سوی مدینه و بچار سوی شهر غلغله افتاد و همگی در تهیهٔ ساز و برگ سفر
سرگرم شد کرایهٔ آمد و رفت منازل مبارک آنچه مقرر شده بود بیست و سه ریال فرانسیسی بود
برای یک نفر شکدف و بیست و دو ریال بهر شبری فاما جمالان بسا از معلمان بغرض افزودن
زر کرا نیرنگی دگر انگیختند که بیش از هفت روز در مدینه توقف نکنیم و حفظ آسایش حجاج را
متکفل نباشیم اما اگر چهار ریال دیگر بر مقدار معلوم بیفزایند توقف دو هفته را در مدینه تعهد کنیم
ناکاردانی تن برضا در داد و ناگزیر بیست و هفت ریال بهر شکدف و بیست و شش برای
شبری مقرر شد ریال برابر دو روپیه چهار آنه سکهٔ رایج الوقت انگریزیست و این سخن از ریال
فرانسیسی میرود که رواجش در آنجا بیشتر است بخلاف ریال سلطانی که با دو روپیه انگریزی مساوی
و گاهی کمتر از این قلیل الرواج است پنهان نماند که تشخص زر کرای مراکب بحری و بری جاوید
بیک مرکز و اندازه نباشد و اغلب معاملت نرخ هر جنس بهر جا بهمین آئین است که گاهی
کم شود و گاهی بیش در همین روزگار بسیاری از کاروانیان زر کرا بر مقدار مقدم الذکر
افزون تر داده اند و بسیاری کمتر از آن کامیاب گشته شکدف دو هودج است با یکدیگر بسته
چون قبه و هیأت مجموعی بهلی هند باشد از هر دو طرف بر پشت شتر نهند و بر سر آن استوار بندند
و دو کس بهر دو طرف بنشینند و در از کشیدن رخت و سامان ضروری نهادن را جای
فراخ بود و آسایش راکب انیکو راحله باشد اگر جمال خوشنود است و نیکو دلی این نادر
و کمتر است چه عموماً مروت در نهاد این قوم ننهاده اند و مهر و وفا و آداب تحسین شناسی در
فطرت ایشان نسرشته تاهم چون اغراض کلیه از مردن و زیستن و خوردن و آشامیدن و کودکان
همگی حوائج انسانی با ایشان متعلق شده بمنطیکه باشد با ایشان ساختن ضرور افتاد

چه توان کرد مردمان این اند، بهمین مردمان بباید ساخت، شتری بهر بار کردن رخت
و کالاست از اجناس خوردنی و اباریق و زقاق آب و ظروف و غیر آن بعد محصول آمدن اسباب
(جمع ابریق ۱۲ جمع زق ای مشکها ۱۲)
چارپائی مثالی چیزی از بالا بندند تا دو کس بر آن می نشینند اما راحت نباشد تا آن ای آشفته سر
داستان سرائی تا کی سخن سنجی تا کجا از آنچه گزاردن آن ناگزیر بود بر صفحه رقم نقش بست حالیا گاه آن است
که هودج بر ناقه نهیم و در راه مقصود پا از سر کنیم امید که آرزوی دیرینه بر آید و سعی مشکور افتد
تا بعد اقامت یکماه و بیست روز درین بلدهٔ دلفروز واقع بست و نهم (۲۹) ذیحجه روز سه شنبه ۱۲۸۰ هجری
بعد نماز پیشین بار بر بارگی نهادیم و با سری شوریده و خاطری پر از شوق در راه مدینه افتادیم
چون سرهنگان سلطانی شتران را بسحر میگرفتند لهذا تیز راندند و پاسی از شب رفته در وادی
فاطمه منزل گزیدند درین موضع نهری روانست که آبش در غایت صفا و لطافت و حلاوت
نخیل در نهایت خضرت و نضارت درین مقام هندوانه و خرما و لحم و نیز بعضی بقولات بهم رسید
(ای سبزی ۱۲ ای تازگی ۱۲ ای تره‌ها ۱۲)
ما بین مکه و اینمقام در وادی سرف حظیرهٔ است که تربت منورهٔ ام المومنین میمونه رضی الله عنها
(احاطه ۱۲)
در وست و محاذی آن مسجدی گویند که نکاح و زفاف حضرت ممدوحه و وفات وی هم درین
همایون موضع اتفاق افتاد بزیارت آن مشرف شدیم سی ام ذیحجه بعد صلوة الظهر کاروان
روان شد تا شبگیر زده قبل از شروق شمس در اسفان رخت کشوده آمد منزل امروزه طویل است
(ای روشن شدن ۱۲)
باندازهٔ فراسخ هند زیاده بر بست کروه است فاما در دیار عرب شمار قرب و بعد مراحل بمیل
و فرسخ نیست هر جا که آب است همان جای هبوط و نزول است قریب باشد یا بعید و سیر و سفر
(ای فرود آمدن ۱۲)
بهنگام شب معتاد افتاده این موضع در دامن کوه چندلی کبست بنا نهاده لحم بز و هندوانه
بافراط و خربزه هم اما گران نفیس و شیرین بخیدانکه مشهور است دست بهم داد و دو چاه پخته
بغایت بزرگ و بسیاری آب درین دو چاه یکی قدیم است گویند که آبش تلخ و شور تر بود

رسول مقبول صلی الله علیه وآله وسلم لعاب دهن در وی ریخت تا الیوم در عذوبت و لطافت
رشک کوثر و تسنیم است و آن ثانوی جدید آبش اگرچه شیرین است اما چون اندکی بوی بد دارد
بیشتر معطل است حلقهٔ این چاه فراخ و پهنا چندانکه بیادی راقم نوزده دست عرضاً
وطولاً توان و است یکم محرم سنه ۱۲۸۸ هجری یوم الخمیس پیش از عصر کوس رحیل نواختند
و پاره از شب رفته محمل انداختند نزولگاه امروز خلیص نام دارد خانهای چند مساکن بدویان
در وسط چاهی و نخیلی دارد اما آبش خوب شیرین نیست و فی الجمله بتکلف و نیز بقیمت دست میدهد
دوم محرم یوم الجمعه کذلک قبل العصر حرکت و بخشی از شب مانده بر سر قضیمه اقامت اتفاق افتاد
دو چاه درین جایگاه اما کم آب و برخی شور از عمارات و نیز جبال تا مدّ بصر اثری پیدا نیست
بجز از نیستان است سوم محرم پیش از پیشین براحله برشدیم از آنکه منزل امروز
اطول المراحل است روز تا شب گرم پوییه بودیم تا سحرگاه در رابغ رسیدیم رابغ قصبه ایست
خانهایش همه خام بر ساحل بحر محیط واقع سواد این مرز از سائر مراحل شاداب تر است و بساتین
و نخلستان خرما اکثر بازار هم آبادان دارد که مأکل و مشارب سائر ما یحتاج میتوان یافت
اما درین بقعه هنگامهٔ حرامیان بسیار است مردم اینجا همه سارق که حفاظت رخت و کالا
در روز دشوار میشود حصنی متین بنا یافته است و از عساکر سلطانی قشونی در وجا گرفته در
قرب آبادی که هنوز کاروان بمنزل نرسیده بود مولوی محمد محسن پنجابی که مسکین راجل ره نورد بود
از قافله قدمی چند متأخر شد حرامیان بر وی ریختند و بخستند که نیم جان است و هرچه در کیسه بود
پاک ربودند چهارم محرم ظهر گزارده از رابغ کوچیدیم و پیش از صبح صادق بر سر مستوره
قرار جسته ایم در مقام از آبادی و انسان نشانی نیست و چیزی غیر از هندوانه و خربزهٔ صحرائی
بدست نمی آید چاهیست کم آب که هم شور و تلخ پنجم محرم بعد زوال نصف النهار محمل بر ناقه بستند

و بگاه نماز نگاه بر سر شیخ آوا گشادند این صعب تر جائیست که از نایافتن آب شور العطش از
هر گوشهٔ کاروان بلند و دو چاه درین جایگاه اما خشک و سیاه در وهلهٔ نخستین هر که بر سرش
رسید یافت هر قدر که یافت بعد از ان نصیبی هر تشنه لبی نبود بهر نمط این روز سیاه
بشام آوردن و از گل و لای آن چاه روائی کار کردن اتفاق افتاد در راه دو چاه دو چار میشود
و آبی بر آتش لب خشکان میزنند ششم محرم دو ساعت بر نیم روز رفته رحیل روداد
و پاسی از شب مانده بر سر بیر عبید الله گذار افتاد منزل امروزه سخت ناهموار و صعب المرور است
تلال رمال چون جبال سر بآسمان کشیده و شتران سراپای تا زانو در ریگ فرو رفته در نیمقام
آب نایاب است بامدادان جمالان آب از زیر کوه آوردند تنبیه درین سفر ما را از جمع
بین الصلوتین بتقلید آئین شافعی رحمت الله علیه گزیر نیست نماز ظهر با عصر بعد و تکبیر
بوقت احد میگزاریم شامگاهان مقرر است که قریب فرو نشستن مهر قافله دو ساعت
از رفتار می ایستد تا نماز شام با خفتن گذارده بمرکب می نشینیم بعد از ان نشاید که کسی
بشب از راحله فرود آید بفاصلهٔ سه کروه از نیمقام میانه راه چاهی است تشنه کامان
از آبش آتش عطششان فرو نشانیدند هفتم محرم امروز نیم روز نارسیده دوال
بر بیره تر جال زدند لاجرم پیش کاروان با خاکی کردیم و در راه جائی نماز گزارده بمرکب
نشستیم چون دو ساعت بر نیم شب رفت وادی بیر عباس مهبط نزول گشت در نیمقام
کلان تر چاهی است آبش شیرین است و چشمه اش سیر و سرشار اما حصول آب بیشتر بقیمت است
سوقی صغیر هم دارد که لحم و خرما و جز آن میتوان یافت در چار سوی این وادی جبال رفیع
و بیوت بدویان دران واقع هم کوچک حصاری است بطور تهانه و سپهداری با سرهنگانی
چند از اتراک در دست هشتم محرم پیشینگهان دامان بیابان نوردیم و رهگرا شدیم

جمع ترک ۱۲ — ای بوقت نماز ظهر ۱۲

طریق امروزه من اوله الی آخره صعب‌تر و جاده همه سنگلاخ سیاه نه کوه و هامون از آب
و آبادی و انسان اثری نیست نهم محرم سحرگاه در وادی شهدا محمل از ناقه فرود آوردیم
اینمقام هم آب ندارد و از بی‌آبی چه مایه تعب که بکاروانیان نرسید بتاریخ امروزه
منزلگاه بودن این وادی و رنجی دیدن از بی‌آبی طرفه مناسبتی دارد مردم در وجه تسمیه
این جای تعبیر کنند که اکثری از غزات محاربهٔ بدر مجروح در اینمقام رسیده بجنت خرامیدند
و هم درین زمین مدفون شدند و البته از آثار قبور هم محسوس میشود چون آفتاب بسمت الراس
تافت بسیج علی راه برخاستیم و نماز گذارده بمرکب نشستیم و بفراوان ولوله و شوق همی رفتیم
از آنکه بامداد حصول شرف دخول طابهٔ طیبه امیدواریم دهم محرم روز شنبه دوشادوش
صبح صادق هنگامه شبگیر سر آمد و عمارات شهر در نظرها جلوه کردن گرفت در دم از راحله
فرود آمدیم و راجل برهنه پا و سر متضرع و مستکین بسرعت مشی قطع رهی گرفتیم زبان با گفتار صلوة
و سلام آشنا و دل بهزار خضوع و ابتهال اما تا دل انتشار بوارق صبح قافله زیر دیوار شهر پناه
آرام گرفت نماز بامداد در مسجدی گزارده اندرون شهر بهره اندوز سعادت نشاتین آمدیم
و منزلی در قرب باب الرحمة بکرا گرفته بعد محفوظ کردن رخت و متاع و تطهیر بدن بغسل و تبدیل
و تطییب ثیاب بهنمونی سید عبدالحمید معلم بپای چشم و سر سوی حرم محترم روی آوردیم و به باب السلام
رسیده نخست بسجودانه جبین ارادت بخاک آستان عزت سودیم پس از آن بدربار جهان مدار
رحمة للعالمین صلواة الله علیه و آله اجمعین حاضر شده نخستین بمقام روضهٔ متبرکه
دوگانهٔ تحیت المسجد گزاردیم و سجدهٔ شکر کرده بختی دست بدعا افراشتیم مثنوی

سجدهٔ شکرانه کردیم — چو شمع از جان پروانه کردیم
ز اشک ابر چشم سیلاب — حریم آستانش منشاء آب
بگرد روضه‌اش گشتیم گستاخ — دلی چون پنجره سوراخ سوراخ
گهی رفتیم زان ساحت غباری — گهی چیدیم زو خاشاک و خاری

بسوی منبرش ره برگرفتم	ز چهره پایه اش در برگرفتم
بپای هر ستون قد راست کردم	مقام راستان در خواست کردم
ز محرابش بمسجد کام جستم	قدمگاهش بچشمان دیده شستم
ز داغ آرزو ریشی بادل خویش	زدیم از دل بهر قندیل آتش

روضه عبارت از قطعه جائیست که میانه ممبر منور و مرقد مطهر واقع ست سپس شرف زیارت
حضرت و صاحبینش از روزنهای سه گانه و بعد ازان پشت حجرهٔ شریفه زیارت بضعة الرسول (جگر گوشه ۱۲)
سیدة النساء فاطمة البتول صلواة الله علیها و علی ابیها و صاحبیها حاصل کردیم در محل قبر
حضرت سیده علیها السلام سه قول است اول که مذکور شد دوم مضجع رفیع وی مقبرهٔ البقیع است (خوابگاه ۱۲)
درمیانه حضرت عباس ابن عبد المطلب سوم در مسجد فاطمه مسمی به بیت الاحزان که در بقیع واقع است
پس از مشرف شدن به نیل این نعمت عظیمه روی به نزولگاه آوردیم بعد ازین باغتنام ایام (غنیمت شمردن ۱۲)
اقامت طابه طیبه (نام مدینه ۱۲) که زبدهٔ عمر و نقاوهٔ (ای خلاصه ۱۲) اوقات همین زمان تواند بود ملازمت مسجد نبوی و حاضری
حریم عزت را همه شمار و ثار خود کردیم بارک الله کیفیات عجیب و برکات عمیم این محل مقدس را
چه برنگارم که زنهار بحال لب گفتار نیاید و نیروی خامه رقم آنرا برنتابد قدر آن همان داند که بدین
نعمت رسد و بچشم سر بنگرد فیضیست که چون محیط کرم آن کریم لیل و نهار در فوران (جوشش ۱۲) است
نوریست که برنگ ابر مطیر (بارنده ۱۲) هر لحظه بر آن ارض مقدسه در فشانست ه بروق شعشعه
سوز آنجا لوایح * بدور دین فروز آنجا سواطع * نجوم اهتدا آنجا فروزان * شموس
اصطفا آنجا طوالع * ادراک آن نه بر خواص مخصوص افتاده بلکه عوام اهل صورت نیز
ازین فیض عام بی بهره نمانده چون حدیث مَا بَيْنَ قَبْرِي وَمِنْبَرِي رَوْضَةٌ
مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ بسند جید وارد است شک چیست که زائر پیش از مرگ بجنت رسید
و بمفاد حدیث مَنْ زَارَ قَبْرِي وَجَبَتْ لَهُ شَفَاعَتِي فائز این قدسی مقام لاریب
بر گرانمایه وجوب شفاعت آن گنجور رحمت دست یافت ه جانم فدای یاد کوی وی و دیدا

قربان یا شوم که بکوبیت رسیده است تعالی الله از حسن و لطافت عمارت حریم دولت
چه سخن بود مگر فردوس برین است که بر روی زمین است عامهٔ سیاحان جهان پیمایان
متفق القول و همزبانند که در چار سوی آفاق در هیچ کشور نظیر وی امروز قصر و مکانی نیست
بنایان (ای معماران ۱۲) درین تعمیر چه ید بیضا (ای معجزه نموده اند ۱۲) کرده اند حجاکان (کنایه از سنگ تراشان ۱۲) و حدادان در نگار طرفه سنگ نگاری و انموده
غلط کردم ظهور چنین صنائع و بدایع از طاقت بشری بالاتر است مگر رب البیت بید قدرت کامله
طرحش ریخته و سکان ملاء اعلی بصناعت نیرنگ انگیخته از وفور ضیا و نور فی المثل اینخانه تمام آفتاب است
و سقف و جدارش (ای دیوار ۱۲) یکسر از طلای ناب (ای خالص ۱۲) بالجمله بدیدیم آنچه از دیدن برون بود مپرس از ما
ز کیفیت که چون بود در مسجد معظم جماعت مالکی و حنبلی انعقاد نمی یابد جز حنفی و شافعی ایمه
حنفی جز نماز بامدادی ادای فریضه سبقت میکنند ایمه از زمرهٔ حنفیه اکثر اند و از شافعیه تنی چند
شمار خطبا و ایمه و موذنان از صد متجاوز است بحسن خطابت و نیکوی قرائت چون خطبا
و قرای (قاریان ۱۲) مدینه جایی یافته نشود و مدینه هر چند شهر کلان تر نیست فاما آبادیش بوضع شگرف
و عمور و بیتوتکوی و مشکوی او همه زیبا و مصفا اسواق او با فراوان اجناس نفایس
انباشته در غایت رونق و بها خاصه تمر و خرما بکثرت و لطافتیکه ازین فرخنده مرز خیزد در روی
زمین نباشد حدائق نخیل و عنب (انگور ۱۲) و رمان (انار ۱۲) در غایت نضارت از حوزهٔ احصا بدر افتاده
جریان انهار و شادابی مرغزار طرفه بنیاد لطافت نهاده سواد این همایون شهر زهی خرم
و نزهت خیز هوای روح پرورش خوشا کلبهٔ پیر اصاغر و اکابر این خیر البلاد همه شان خلق نیکو
همه خنده رو و فرخنده خو از اعاظم فضلای این شهر یکی سید محمد رضوان است ملقب بشیخ الدلائل
هم فقیه دقیق نظر است و هم در علم حدیث پایه اش بلند تر دلائل الخیرات را حافظ و استاد
مستند است بیشتر از صبح تا چاشت و باز از عصر تا عشا و بعضی شبها به تدریس و آموزگاری می نشیند

مارا با وی اجتماع کثیر دست بهم داد تبرکاً و هم بغرض تصحیح دلائل الخیرات بر وی گذرانیده
اجازت گرفتم و خط سند برقم خاص حاصل کردم دیگر سید عبدالحمید که [illegible] اهل علم بود و دیگر زین
مرد بیست و در هم پیشگان خود غنیمت است خلقی دلفریب دارد و حاجیان خود را به اکرام
خدمتها بجا می آرد مارا در زیارت سائر مشاهد مزید اعانت کرد خداوندش از قوم دکن است
و مولد مدینة الرسول چون در ایام اقامت اینجا شرف زیارت همگی مشاهد مقدسه و مآثر
مشرفه دریافته ایم جای آنست که از شرح آن نگذریم نخستین زیارت بقیع بقیع مقبره ایست
از مدینه سکینه اخبار فضائل بقیع و دفن اموات در وی و بشارت شفاعت آنحضرت بهر یکه
در وی مقبور گردد و رفتن آنحضرت بشب در بقیع بسیار وارد شده حاصل آن کتب [illegible] سیر
و احادیث است مشاهد معروفة البقیع هفت اند اول قبر حضرت ثالث الخلفا عثمان بن عفان
رضی الله عنه دوم مشهد حضرت ابراهیم ولد نبی الکریم و در این مشهد هفت کس دیگر از صحابه
مدفون اند رقیه بنت الرسول عثمان بن مظعون عبدالرحمن بن عوف سعد بن ابی وقاص
و این هر دو از عشره مبشره اند عبدالله بن مسعود که از فقهاء صحابه است خنیس بن حذافه
از اصحاب هجرت سعد بن زراره سوم مشهد حضرت عباس بن عبدالمطلب علیه السلام
و این مشهد حاوی قبور اهل بیت عظام است اول قبر امام سبط اکبر حضرت امام حسن
ثانی تربت سید الساجدین حضرت امام زین العابدین ثالث مرقد حضرت امام محمد باقر
و ولد امجد وی حضرت امام جعفر صادق علیهم السلام و قول اصح آنست که این همه
همه در یک قبر مقبور اند و بعضی بر آنند که در جنب حضرت امام حسن قبر حضرت سیدة النساء
علیها الصلوة والسلام چهارم مشهد ام المومنین حضرت عایشه صدیقه رضی الله عنها
و در این مشهد همه ازواج طیبات یازده گانه مدفون اند سوای حضرت خدیجة الکبری که

مکه مکرمه بمقبره معلا و حضرت میمونه که در وادی سرف است هجده میل از مکه در طریق مدینه مدفون اند
پنجم مشهد حضرت عقیل بن ابی طالب نیز در وی است قبر حضرت ابوسفیان بن حارث بن عبد المطلب
ششم قبر حضرت عبدالله بن جعفر طیار در قبر عقیل علیه السلام اقوال مختلف است اول اینکه مذکور شد
دیگر آنکه او در سرای عقیل واقع که سوم قبر او در شام است ششم مشهد سه نفر از اولاد حضرت خیر البشر
ظاهر آنست که قبور هر سه دختران آنحضرت رقیه و زینب و ام کلثوم علیهن السلام باشد
هفتم مشهد فاطمه بنت اسد ام حضرت علی مرتضی علیه السلام و بعضی گویند که این مشهد
سعد بن ابی وقاص است و ورای این مشاهد که ذکر یافت هزار صدها کس از صحابه و تابعین
و اولیا و اصفیا درین سرزمین بهشت آئین موجود الحمد لله که بتفصیل دلخواه سعادت زیارت
روزی شد فاما مشاهد یکه خارج بقیع و در قرب بقیع است این است قبر حضرت صفیه بنت عبد المطلب
مشهد حضرت اسمعیل بن حضرت امام جعفر صادق علیهما السلام مشهد نفس زکیه محمد بن عبد الله
محض بن حسن مثنی سلام الله علیهم مشهد مالک بن سنان که پدر حضرت ابوسعید خدری است
و از جمله شهدای احد است احد جبلی است مخصوص بفضائل عظیمه و غزوه احد از مشاهیر
غزوات است و در زمین آن مدفن شهدا از آنجمله سید الشهدا حضرت امیر حمزه بن عبد المطلب
علیه السلام دیگر آبار متبرکه آنچه امروز شناخته میشود از آبار آنحضرت صلی الله علیه و سلم
هفت بیر است نخستین بیر اریس و آن در قرب مسجد قبا است گویند که حضرت را
بعد وفات غسل از آب همین چاه داده اند دوم بیر عهن و ضو کرد آنحضرت از آب آن
و لعاب دهن مبارک در وی ریخت و دعا کرد او را ببرکت سوم بیر غرس که از مسجد قبا
مشرق رو بفصل نصف میل واقع است حضرت وضو کرد و بنوشید و لعاب شریف
دران انداخت و فرمود بیر غرس چشمه ایست از چشمه های بهشت چهارم بیر بضاعه آن

در قرب بقیع بر طریق قبا میانه باغی از نخیل واقع است ششم حضرت رسالت صلعم مبارک خود
و برکت درین چاه غساله را انداخت پنجم بیرحا که بمحاذات مسجد نبوی بیرون دیوار شهر پناه در باغ
ابو طلحه واقع است ششم بیر بضاعه که واقع است در پهلوی شهر داخل باغ نخیل و وضو کرد
حضرت صلعم از وی و لعاب مبارک انداخت و دعا کرد و او را مردم در زمان حضرت صلعم مریضان را
سه روز از آب این چاه غسل میدادند شفا حاصل میشد هفتم بیر رومه که شمالی مسجد قبلتین
در وادی عقیق سه کروهی مدینه واقع است خرید او را حضرت عثمان رضی الله عنه و ایثار کرد
بر مسلمانان فاما مساجد یکه بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم منسوب اند و حضرت صلعم در
جمله آن نماز گزارده اول مسجد قبا آن جانب جنوب از مدینه بفاصله دو کروه واقع است
و اول مسجد یست که تعمیر یافت بعد از بعثت و بنا کرد آنرا حضرت صلعم و همین است افضل مساجد
بعد از مساجد ثلثه و منطوق حدیث ترمذی اَلصَّلٰوةُ فِیْ مَسْجِدِ قُبَاءٍ کَعُمْرَةٍ ثواب
ادای نماز در و بعمره معادل است دوم مسجد الجمعه که حضرت صلعم اول نماز جمعه در انجا گزارده است
چون از قبا بمدینه روند در راه بر یسار سالک افتد سوم مسجد فضیخ در جانب شرقی از قبا
و الیوم به مسجد الشمس معروفست و این مسجد را مربع احاطه هست و غیر مسقف چهارم مسجد بنی قریظه
که از مسجد الشمس بجانب مشرق است پنجم مسجد ام ابراهیم که مصلای نبوی و مولد حضرت ابراهیم
پسر رسول کریم است ششم مسجد بنی ظفره که بین الناس بمسجد بغله موسوم است از بقیع
بجانب شرقی درینمقام بر حجری اثر مرفق شریف موجود و نیز در سنگی نشان حافر بغله آنحضرت صلعم
مرئی میشود هفتم مسجد الاجابت از بقیع شمال رویه سید عالم درینموضع مستجاب دعاء طویل کرد
و دو چار اجابت شد هشتم مسجد الفتح مصلای مبارک آنحضرت صلعم در مقابل محراب مسجد است
نهم مسجد حضرت سلمان فارسی دهم مسجد امیر المؤمنین علی مرتضی کرم الله وجهه یازدهم

مسجد حضرت صدیق رضی الله عنه این هر چهار مسجد از جبل سلع بجانب مغرب به نزدگاه
جنگل خراب واقع اند و یازدهم مسجد بنی حرام در شعب جبل سلع بر یمین رونده چون از مدینه
رود سیزدهم مسجد قبلتین که تحویل قبله از بیت المقدس بکعبه در آنجا واقع شده و نازل شد
درین مسجد در نماز ظهر آیه کریمه فَوَلِّ وَجْهَكَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ الی آخره چهاردهم
مسجد السقیا که کوچک مسجدیست پانزدهم مسجد ذو باب المعروف بمسجد الرایه و فاصل
درمیان مساجد فتح و این مسجد همان جبل سلع ست شانزدهم مسجد صغیر که مسجدی خورد است
از مزار حضرت امیر حمزه السمت مشرق و آنرا مسجد الفسیح نیز گویند از آنکه آیه کریمه یَا أَیُّهَا الَّذِینَ
آمَنُوا تَفَسَّحُوا فِی الْمَجَالِسِ الی آخره همین جا نازل گشته هفدهم مسجد ابو ذر غفاری
که چون بزیارت شهدا احد روند در راه بدست راست افتد هیجدهم مسجد مصلی العید
خارج مدینه در جانب غربی قریب دروازه مصری از آن راه که قافله از مکه می آید و این مسجد
که مشهور ست اول در آن نماز عید خواندند فقط ورای این مفصلات مگر زیارتگاهی دیگر هم باشد که
ما در آنجا نرسیده باشیم بالجمله هر آنچه مشاهده رفت و بر خود گذشت برگزاردن آن پا گذاردیم
بعد زیارات مدینه طیبه تصمیم عزم چنان بود که به بسیج زیارات کربلای معلی و بغداد شریف
و نجف اشرف آهنگ سفر پیشینه ساز کنیم فاما نا ایمنی طریق و هنگامه اهل بادیه در غارت
و نهب سنگ راه این مقصود شد و نیز نا آماده شدن کاروانها سببی خاص عایق
این مدعا گشت ع ای بسا آرزو که خاک شده * لاجرم جاذبه آب و دانه اقتضای نقل
و حرکت کرد و هنوز مدت معهوده قیام اینجا کامل سپری نشده بود که جمالان با جمیل شتران
از چار سو فرا رسیدند و عرصه بر کاروانیان تنگ کردند ٥ حیف در چشم زدن
صحبت یار آخر شد * روی گل سیر ندیدیم و بهار آخر شد * فریاد که بعد چار ده روز صرف فراق نوید

هیهات که در کم مایه فرصتی تشنه رسیدن بزرگ آرمیدن رسید فغان که جگر از این غصه
خون شد و دیده از سیل سرشک جیحون چون فرمان قضا نمی ایستد و با قدر عربده پیش نرود
اختیار مفارقت ناگزیر گردید شب بدغدغه فراق بخوابهای پریشان گذشت چون صبح دمید
نماز در مسجد اقدس گزاردیم و سپس بهزاران خضوع و انکسار و فراوان ادب و وقار بعد
گزارش صلوة و سلام بحضرت رسالت و حصول رخصت از پیشگاه عزت با دلی غمین و چشمی
پر آستین جان با اهمه را بجای روان آسا گذاشته بیرون شهر در قافله آمدیم چون میقات
اهل مدینه و محل احرام ایشان مسجد ذو الحلیفه است دو کروهی از مدینه در طریق مکه در آن محل
وایستادن قافله بحد وسع نبود لاجرم از همین جا احرام بعمره بربستیم و بعد از اشراق یوم
تاریخ بیست و چهارم محرم الحرام سنه ۱۲۸۶ هجری با کاروانیان ره نوردی گرفتیم و پیش از صبح
در وادی شهدا رسیدیم سابق گذشت که آب اینجا نایاب است بیست و پنجم محرم نماز ظهر گزارده
بسیج طی او برخاستیم و نیم شب رفته بر سر بیر عباس رحل اقامت افگندیم این جائیست که
آب و هم دیگر اشیا خاطرخواه بسیار است بیست و ششم از ینمقام به تبدیل طریق با آهنگ زیارت بدر
عطف عنان شد پاره از شب مانده بوادی صفرا افتادیم و بار گشادیم صفرا در وسعت آبادی
با بزرگ قصبه مانا است مزروعی بجریان نهری سیراب و زراعت خیز و سوادش از سائر مراحل
سادات تر است و هم اشیا اکثر بهم میرسد در اینجا مسجدیست به مسجد الصفرا موسوم از
مآثر نبویست نماز در او گزاردیم بیست و هفتم منزل امروزه کوچکترین منازل است یعنی که
عصر گزارده براه افتادیم و نیم شب نارفته در بدر محمل از جماره گشادیم بدر موضعیست از
غزوات سید کائنات و مخصوص ببسیاری از فضائل و کرامات صبحگاه بزیارت شهدای بدر
مشرف اندوز سعادت ابدی شدیم ریزش مدار رحمت که درین خجسته جا فرو دیدیم نیست گفتنی

سپس در مسجد بدر که الیوم مسجد غمامه بین الناس مشهور و از مآثر نبویست دوگانه ادا کردیم
این قریه نیکو آباد است و باغ و بستان بفراوان و عینی لطیف و آن از مشارب و مآکل
هر چیز میتوان یافت بیست و هشتم قریب عصر قافله برفتار آمد و بعد نصف اللیل در وادی
جیرمه مرور افتاد اینجا غیر از آب شور یا خرما صحرائی چیزی میسر نشود و تا بنگاه کارکنند کریوه های
ناهموار و پست یا یکسر دشت و هامون بیست و نهم منزل امروزه ابعد منازل است پیش از
نماز ظهر راحله مرحله سر دادند و بیگاه چهار ساعت از روز رفته بر سر بیر مستوره بمنزل گزیدند ذکر
این مقام سابق گذشت اعاده ضرور ننمود سی ام محرم بعد نماز ظهر رحیل واقع شد و پیش از
صلوة فجر رابغ فرود آمدن گاه گشت درین مقام باوصف موجود بودن تهانه و جماعتی از
لشکریان کاروانیان از هنگامه سارقان و استلم طراران بستوه آمدند همه را همه روز
و شب در کشکداری (ای چوکیداری ۱۲) و بیداری گذشت یکم سفر از حمر تعب و کسل شتران امروز را بی قیام در
مقام شد درین موسم که در هند هنگام درو و زراعت ربیع است در سرزمین الکا کشتزارها
از باجرای سبز و نارسیده می بینیم دوم سفر ظهر نارسیده بستر برچیدیم و عماری بر پشت ناقه
نهادیم و صبحدم بر سر چاه قضیمه فرود آمدیم آب این چاه شورست و هم چیزی بدست نیاید
سوم سفر چون پاره از روز باقی ماند و آفتاب بصفرت آورد (ای زردی ۱۲) قافله گرم پویه گشت و پیش از صبح صادق
بمنزلیکه نامش از خاطر رفت بار گشاده آمد چهارم سفر عصر نارسیده براحله برشدیم و بیگاه
خلیص ضبط کاروان گردید درین مقام از مآثر سید الانام علیه الصلوة والسلام مسجدیست
فاما خراب و منهدم افتاده پنجم سفر پیش از ظهر درگروه پیمائی شدیم از آنکه منزل امروزه طولانی
و منزل میانه را که وسفانست ترک و قطع از ان سطح نظر کرده بامدادان قبیل طلوع الشمس بوادی
فاطمه رسیدیم گمان نرود که این وادی منسوب بحضرت خاتون بهشت مگر ازین نام زنی دیگر باشد

یا تسمیه او جهی گرفت ششم صفر بین العصر والمغرب چون حرارت آفتاب فرونشست هوای
گرمی گرفت بزوال نصف اللیل قریب مسجد تنعیم از مرکب فرود آمده دو رکعت دران مبارک منزل
گزاردیم و پس از انجا پاخاکی کردیم و پاسی از شب مانده بمکه مکرمه داخل شدیم و همان روز
پیش از چاشت طواف وسعی بجا آوردیم و از احرام برآمدیم امید که مقبول حضرت احدیت شود
روز دیگر از رسیدن اینجا در چارسوی شهر غلغله خاست که سفاین میروند و قوافل هند
اکثر رفتند هر که آهنگ بشتاب نکند فرو ماند و موسم سفر دریا بگذرد ناگزیر مصلحت دید آن شد
که تهیه مواد سفر وطن کنیم چون وکیل مالک جهاز اندرین شهر اقامت داشت سخن قرارداد
زر کرایه میان آورده شد و آنچه تقرر یافت بشرح ذیل است طبقه اعلی چهل و پنج روپیه طبقه اسفل
بیست و پنج روپیه تا همگی زر مشخصه را ادا کرده خط برقم مالک بکف آوردیم و پس از آنکه هشت روز
در قیام اینجا سر آمده بود برخاستیم و متاسف و متحسر با قطره اشکبار و جگر دوگار طواف الوداع
به نیت العود بجای آوردیم و پس نماز شام در مسجد الحرام گزارده تاریخ سیزدهم صفر سنه ۱۲۹۱ ه
آن خیر البقاع را نیر باد گفته کام ناکام بمرکب نشستیم و سحرگاه یوم الجمعه در جده رسیدیم و در
همایون بقعه مسجدیست توفیق نماز آدینه در انجا یافتیم شطری از روز باقی بود که جمالان
حدی خوانی سر کردند تا عصر گزارده آهنگ جده کردیم چهاردهم صفر بامدادان بعد سطوع
در جده نزول افتاد در قرب کاشانه که هنگام ذهاب نزولگاه ما بود بمنزلی فرود آمدیم
بانتظار آماده شدن جهاز پنج روزی اقامت این بلده ناگزیر شد نوزدهم صفر چاشتگاه اسباب و
اثقال بساحل رسانیده در زورقی نشستیم و بسفینه دخانی که آگبوت نام ... بیستم
صفر پیش از زوال روز لنگر گشادند و به پنجم کوره سفینه ... انتقال ... دیگر از سر
شدن کشتی همان آشوب دوران بشدت تهوع وغثیان هنگامه آرا شد ...

کشتی نشینان را حالتی بود که بر کس مباد و مزید بر آن در نهاد راقم اوراق از امراض متضاده
مثل تپ و پیچش و بواسیر و غیر آن عروض یافت در چنین محل پزشک و طبیب کو و ساز و برگ
علاج و چاره کار کجا همه تکیه بر کرم کارساز و دل با امید رحمت او تنومند روز بروز آزار
در افزون بود و طاقت در کاستن در چنین وقت که بحسب ظاهر امید شفا ضعیف بود
از خونگریهای ذی نجی صاحب به تیمار رنجور چه شرح دهم بتقاضای مهر دیرینه لحظه غفلت
از حال خسته بیمار بسوی خاطر خطیر نبود و چون نباشد که فطرت ایشان با نکوئی کردن چنان آمده
که باید اندیشه خود جز به نکوئی نگمارند تا بدین معنی که حقوق پارینه داشتم ه دوستان را
کجا کنی محروم [illegible] بادشان انظر داری * باری منت خدا را که کارساز بیچارگانست
و لطف عمیم او داروی دردمندان بعد یک هفته آن شدت فرو نشست و خاطر قرار گرفت
هشت روز از رفتن کشتی رفته بود که به حدیده رسیدند و لنگر انداختند حدیده از
بلاد یمن گزین شهریست و بادیدن او آرزومند بودیم فاما از جهت ضعف خاطر هنگامه
صعود و نزول را بر نتافت لاجرم چشم از تماشای او فرو بستیم و خاطر ازین اندیشه
تهی کردیم از کشتی نشینان اکثرها بدیدن این شهر رفتند گویند آب همه شور و کدر
و حمیم و بدطعم دارد و امروز اکثر اطراف و اماکن شهر از صواعق گوله های توپ خراب افتاده
از آنکه مهر زمان آنجا با سلطان عزم نبرد کرد و با آهنگ عربده از جای رفت تا از جیوش
سلطانی سپاهی گران برو تاخت و مشغولی جنگ آن بادیه را از روزگارش برآورد
سرش به دار السلطنت قسطنطنیه فرستادند و زن و بچگانش اسیر بند بلا شدند ه
بران بهتر که با مهر نستیزد * چنان افتد که هرگز برنخیزد * در زمان ذهاب با موکب عظیم
از بهار [illegible] آنچنانها آتش بار و جبه فراهم میشد و امر چنان استمرار رفته بود که

که بعد سوم موج عنان گسسته بر سر خصم تاخته آید چون هنگام مراجعت ورود بجدّه اتفاق افتد
این همه خرابیهای آن خداگیر بگوش رسید بیست نهم [۲۹] سفر بار زده از شب رفته از باب سکندر
بیرحمت بیرون آمدیم سی ام سفر بساحل عدن لنگر انداختند چون عدن را پیش ازین دیده ام
و هم از کسل طبع و ضعف تن حرکت از جای خویش متعذر شد روز دیگر در عین هنگامه نیمروز
لنگر برداشتند تو گوئی که با هم گردون بجنبش آمد هر یکی را از بیم لطمات موج دل و نیم هر یکی را
از هیبت آب زهره آب آب و دستی بدعا که مگر باد مراد در اهتزاز آید و دستی بر دل که یا رب
ساحل سلامت فراز آید در سفر دریا و رکوب مراکب آنچه گذشت و عموماً بر اهل آن سیر و شناسیه
شرح نیست تا نباشد که ارباب عزایم را دل بگردد و نیوشنده را ازین حجت سفر خاطر
ستنگره شود و بزه آن جاوید بر من ماند چون اساس کار بر آنست که تا زحمت نکشد
بحر رحمت نجوشد و تا رنج نیش نه بیند بر شهد نوش دست نیابد بستیها با تیان چنین دولتی
عظیم و نعمتی فخیم این مایه رنج و صعوبت در نظر جوانمردان چه باشد بالجمله ششم ربیع الاول
مع الخیر حمد کنان بساحل بمبئی پیوستیم و بسجدات شکر جبهه فرسای بارگاه یزدانی شدیم
چون ضعفی قوی در سراپای نامه پرداز استیلا یافته بود اقامت سه چهار روز در بمبئی
بمصلحت قرین نمود از رهگذر ناتوانی و نحافت تن این بار تفرج و تماشای شهر متعذر بماند
چون خاطر لختی بیاسود حب وطن متقاضی حرکت شد و یاد عزیزان آتش شوق در دامان زد
لاجرم دهم ربیع الاول هر یکی را از آشنایان آن بقعه در آغوش گرفته بدرود شدیم
و بکارگاه ریل رسیده تکت جبل پور بکف آوردیم و پس از رفتن ساعتی بهر نیروزنه
ارابه ریل بسر عتیکه باد صرصر را در جنب او منزلتی نباشد و پیک خیال در سیر ابر همسری
به نیمه راه بماند روان شد همه روز و شب بیک هنجار در رفتار بود تا روز دیگر یازدهم ربیع الاول

دوازدهم جبل پور فرا آمدیم و آن روز و شب در مسافرسرای آنجا مهمان نمط پیشینه بیاراستیم
دوازدهم بعد نماز پیشین بکارگاه ریل آمده تکت الهآباد گرفتیم و در عمل ساعت دوم بمرکب
برنشستیم و نیم شب نارفته در الهآباد رسیدیم چون ضعف و طرفی از مرض باقی بود
قیام اینجا مصلحت ندیدیم و همدران ساعت بعد یکگشت آوردن تکت روی بسوی
کانپور گردیدیم و نماز بامداد درین شهر گزاردیم ازین مقام میانه ما و ڈپٹی صاحب مفارقت
ناگزیر است چه ما را ... وطن بسیج لکهنو باید کرد و ایشان را سوی بلندشهر لاجرم در مکانی
متصل اسٹیشن بداعیه تودیع ڈپٹی صاحب بانتظار وقت روانگی ریل آن طرف
سکون گزیدیم و بعد صلوة الظهر یکدیگر را تنگ در آغوش کشیدیم و بخدا سپردیم چون
مرکب ایشان روانی گرفت ما و داروغه جمال خانصاحب با رفیق خود متوجه شهر شدیم
و بهمان مسافرسرای منزل جا گرفتیم سیزدهم ربیع الاول سحرگاه بستر و بالش بر داشتیم
و بکارگاه ریل بعد اخذ تکت منتظر وقت نشستیم تا هشت زده مرکب گرم پویه برگذشت
و نیمروز آمده در کارگاه ریل واقع لکهنو رسیدم دماغ جان بلخلخه بوی وطن عطرآمود گردید
و جلوه سواد دیار نظرافروز باصره آمد و دیدار بعضی اعزا و اصدقا که باستقبال شتافته بودند
جانی تازه بخشید و باز دید عزیزان وطن رخ از فرط نشاط بیفروخت تا شام در لکهنو بیاسودم
و بعد نماز خفتن از آنجا قطره زنان داخل وطن شدم نخست از همه زیارت مرقد والد مغفور
و قبور دیگر اکابر کرده دوگانه تحیة المنزل در مسجد خویش ادا کردم الحمد لله تعالی
علی المعاودة بالسلامة والعافیة خاتمه فراوان نیایش مر ایزد یکتا را
که هم سفر بفرخی فرجام گرفت و هم عنوان این داستان به نکوئی اختتام یافت
رجا که ارحم الراحمین بر مسکین خود ببخشاید و حسن خاتمه روزی روزگارش گرداند

شمارهٔ آلای خداوندی و محاسبهٔ مواهب ربانی همانا از طاقت بشری بالاتر است
که در چنین صعب سفری دلی صبور و زبانی سپاس گزار کرامت کرد که با صعابت
هیچ مکروهی شکوه سر ننشد و از بدایت تا نهایت در هیچ حال زمام استقلال از کف نرفت از
سایر مخاطر چنان آسان برآورد و از همه دشوار جاها چگونه بر کنار سلامت فکند هیچ کس
آسیبی گزندی نرسید و در متاع و کالا اندکی و یکی هم غبنی روی نداد کار افتاده شناسد
که در صورت چنین وقایع چنین ها از غرائب و لطائف غیبی باشد چون این فقره مایهٔ آبرسیدا
خود اعتراف است از گرانمایگان چشم الطاف هست که اگر زلتی نگرند معذور دارند که پاکان
را از خطای تردامنان چشم فرو بستن رسم است اشیائی خارج آهنگی که شنیده و زمزمهٔ
بی‌اصولی که سر زده نظر با امتثال فرمان بود از روزی که از وطن بدر زدم نگارش روزنامچه
عادت کردم و تحت هر منزلی از وقایع لابدیه رقم همی زدم هرچند شایستگی عنوان این سخن
آن می‌خواست که شطری تفصیل قواعد ضروریه از مسائل مناسک در بیان فرائض و واجبات
و سنن و مستحبات و مکروهات و محرمات و مفسدات حج و عمره و آداب طواف و سعی و زیارت
و وقوف عرفات و غیره بیان کرده آید فاما چون شرح این مطالب الکتب مبسوطه و رسائل
عدیده حاوی و حایل افتاده اقتحام در آن کار تحصیل حاصلی بیش نبود لاجرم قطع نظر از آن
نیکو نمود و تمام مدت سفر پنج ماه و هفت روز است بست و پنج روز در بمبئی بی‌صرفه سر آمد
ورنه این مایه هم استداد مدت نکشید در این روزگار از آمادگی مراکب بری و بحری این
دشوار سفر بسی آسان است هر کرا توفیق دمساز گردد نگارندهٔ اوراق ع بدنام کنندهٔ
نکونامی چند ۰۰ از ننگ بی‌هنری هم عنوان را از نام خویش معطل گذاشت و هم در پایان
همنشینش دلنشین بود فاما در پایین بدین آئین می‌توان گفت که معروف قنبر است

از علامان حیدر صفدر فاتح خیبر قول صحیح است که الکنایة ابلغ من التصریح

والسلام خیر ختام

چون این تحریر به انجام و نامه نگار از کوشش خویش کام یافت بخاطر سگالش رفت که لابد
این عجاله را به پیشگاه نظر استاد فن خداوند سخن همی شاید گذشت تا پا لغزهای
این از پا افتاده را عصای خامهٔ عنایتش دستگیری فرماید و ملاحظهٔ چنین آموزگار
گزین سرمایهٔ استناد کتاب و امتیاز مؤلف شود حبذا تحریر فرزانه دبیر یگانه نظیری مثال
ظهیری کمال قائمقام عالیمقام سپهر همه دانی راقم تمام فاضل اجل علامه عدیم البدل
وحید دوران قبلهٔ ارادتمندان قدوهٔ سخنوران گرامی عالی جناب خجسته خطاب
دبیر الانشا منشی محمد ظهیر الدین خان بهادر بلگرامی که پرتو فیضانش امروز
جهان افروز است و شهرت کمالش در چار سوی جهان چون مهر نیمروز خورشید تحقیقش
بر خط نصف النهار رسیده و در پایهٔ فضل و بلاغت همتای وی درین روزگار نخاسته
از گرانمایگان عصر کیست که در دبستان افاضتش زانو نزند و در بزمیکه دم از همه دانی
برآورد کرا یارای چیره شدن باشد بدستیاری قوت جامعه بهمگی علوم و فنون پیرو
هنگامه افروز افاده بوده و از وفور دانش و تبحر در هر سلسلهٔ لغت بر سخن قادر آمده بالجمله مناقب
این حضرت بدان بسیاری که نگارنده را دست خسته شود و خامه‌ها فرسوده گردد و هنوز حرفی
از طومار بروی اظهار نیامده باشد آری مهر جهانتاب را بوصف فراوانی افروز ضیا
چه توان ستود و بحر محیط را بکیل و ذراع نتوان پیمود چون این نامه را از عنوان تا پایان همه
مشاهده فرمود و عطای سند استحسان و توقیع قبول تارک مباهات نامه نگار را بفرقدان سود
همم فری بر نمط تقریظ در خاتمهٔ رساله از خامهٔ گهربار فرو ریخت همانا بخریداری دکان بی رونق

سپاس بی حد و تحصیل تقریظات اولی بهانۂ بسیست اندراج این قدسی تحریر خجسته مثل تقریظ ابلید
وَاللّٰهُ لَا یُضِیْعُ اَجْرَ الْمُحْسِنِیْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ

تقریظ چکیدۂ قلم جادو رقم دبیر الانشا منشی محمد ظهیر الدین خان بهادر بلگرامی عم فیضهم

بسم الله الرحمن الرحیم

سُبْحَانَکَ لَا عِلْمَ لَنَا اِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا اِنَّکَ اَنْتَ الْعَلِیْمُ الْحَکِیْمُ

قلم بدست خیالم زد بسم الله مداد ساخته ام از سواد دودۂ آه حریر بیان بی کاغذ
زدن از شیوۂ تحریر خاصه بود لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰه جا بجا شد حرف زن بی اختیار ای قلم
بی خبر آمد وقت کار منکه معذورم بعذر بیخودی تو بی سعد ورچون من بی نصیب از
من نمیدانم چه میباید نوشت هر چه خواهی بی تکلف بر نگار زانکه مرفوع القلم
خود بوده ام دست من دار بی بدست اختیار ظهیری که انشای آفرینش ابداع الصنائع
گوناگون بر صحیفۂ ایجاد رقم زد که نٓ وَالْقَلَمِ وَمَا یَسْطُرُوْنَ و دبیر که اطلاع
کائنات را به بدائع بوقلمون بر لوح هستی نقش بست که ءَاَنْتُمْ اَنْشَاْتُمْ شَجَرَتَهَا
اَمْ نَحْنُ الْمُنْشِئُوْنَ رباعی اربعه عناصر ریختۂ کلک قدرت اوست و سبع
سموات چکیدۂ خامۂ قدرت او و دریای حمدش بیکران و غواص عقل از ادراک سواحلش حیران
بس قدیری که لوح و قلم آفرید بقدرت وجود از عدم آفرید چه انشا کرد و پدید
نظم و نثر فی ذات انسان بهم آفرید پیداست که همه منشآت نشأ اولی و اخری
علی العموم از انشاء قدرت اوست که قُلْ هُوَ الَّذِیْ اَنْشَاَکُمْ وَجَعَلَ لَکُمُ السَّمْعَ
وَالْاَبْصَارَ وَالْاَفْئِدَةَ الی آخره عبارت از این بیت از اینجاست که اطلاق لفظ انشا

عام ست که بر تمام آفرینش صادق می آید مگر این انشای خاص که ظاهرش با دست و قلم
و باطنش را با جان و دل کار بهم افتاده است شانی دگر ست که نسبت تعلیم آن
بذات خاص خود میفرماید که میفرماید عَلَّمَ بِالْقَلَمِ عَلَّمَ الْاِنْسَانَ مَا لَمْ یَعْلَمْ
چه جای تعلیم که نسبت کتابت هم بجانب ذات خاص خود میفرماید که میفرماید وَ اِنَّا لَهُ
لَكَاتِبُوْنَ از ینجاست که هیچ ماسوی از قلم و خامهٔ قدرتش بیرون نتواند بود که میفرماید
كُلُّ صَغِیْرٍ وَّ كَبِیْرٍ مُّسْتَطَرٌ لاجرم اکنون نمونهٔ این انشای حقیقی در عالم ظاهر
توان دید که حصهٔ این برای هر فرد بشر از عالم علوی جدا است که از سلف تا خلف چه خامها
که بر صحائف قرطاس فرسوده و جبین عجز سوده اند که زبان یکی و مضمون یکی مگر طرز بیان
و مذاق کلام هر کس جدا است که با دیگری نسبت ندارد هر کسرا در نیش خامه شاخی جدا
و آنی جدا است که اگر نام مصنف هم بمیان نباشد مگر ارباب معنی فهم رَاسِخُوْنَ فِی الْعِلْمِ
نیکو در مییابند که طرز بیان و کلام فلان ست آری ارباب کمال اهل زبان که لطفه
را با خامه بهم داشته باشند درین زمانه کجا که ؂ حریفان باده ها خوردند و رفتند ؂
تهی خمخانه ها کردند و رفتند ؂ خصوصاً زبان دیار فارس آنکسیکه از دیار هند باشد
چگونه تواند نوشت که با هم متضاد اند اگر می نویسد ممکن نیست که بوی هند ازو نیاید
در سنه ۱۲۰۲ هجری درین دیار اوده شخصی نامی که ابتدائش از زمرهٔ هنود بود و آخر کار
بزمرهٔ اهل اسلام در آمده به تخلص نام مرزا قتیل نام برآورده از زباندانان نامی این دیار
نامور بود که بلاغت بیانش و فصاحت زبانش و معلومات بی پایانش از تصانیف
نظم و نثر متکاثرهٔ او پیدا است اوستاد زمانه مسلم الثبوت بالاتفاق بود که در هر زبان
و محاورات از عربی و فارسی و ترکی نظم و نثر تصنیفات بسیار دارد میگویند که رفته رفته چنین

از تصانیف او در ولایت فارس و ایران بنظر اهل زبانان درآمد که از انجمله این شعر در حافظه
محفوظ است ع یک وجب جای بگوئی تو ز خون پاک نبود * گشته بر کشته تپان بود
دگر خاک نبوده * این مضمون و بندش الفاظ را که همه اهل زبانان پسندیدند مگر اینهم سربزبان
راندند که بوی هندی آید یعنی بجای یک وجب لفظ یک قدم زیباتر بود که پیمایش زمین
از قدم می باشد نه از وجب که وجب برای پیمایش ثیاب واجب است نه زمین ازینجاست
که مسود را این عقیده بدل نقش بسته بود که مردم هندی هرچند مرتبه استعلام را از حد
درگذرانند مگر لامحاله پیش زبان دانان فارس مایه ضحکه و استهزا توانند بود آن طرز بیان
اهل زبان از کجا توانند آورد ع گو مصور صورت آن دلستان خواهد کشید * حیرتی دارم
که نازش را چسان خواهد کشید * لاجرم بدین خیال اکثر رسالات نظم و نثر فارسی را که
از زبان این هیچمدان برآورده بودند اکثر بقوت دستی سپرده و بعضی به پرده اخفا پوشید
آنچه درین زمانه اردو پسند از ناطقه بنصیب خامه میشود بزبان اردو سپرده میشود تا مایه
ضحکه و حرفگیری اهل زبانان نباشیم ازینجاست که کتاب اسرار کربلا و اسرار الشهادت
و فضائل النبوت و تاریخ هند اوده و مفید النسوان و فوائد الناس بخامه اردو نگاشته شد
که بپایه استحسان و پسند سرکار گورمنٹ درآمده بمرتبه مرحبا و استحسان بعطای صله انعامات
بساعت سعید بران مزید شد بدین اعتبار که کتاب ظهیر الانشا بزبان فارسی
بکمال صنائع تلمیح و ترصیع و اقتباس بخامه سپرده و بطبع درآورده بکار سپرده هم شد
کار بجای نرسید لاجرم بدینوجه که دلم ازین زبان سرد شده بود و
که زبان عجمی از مردم هندی چنانست که زبان هندی از مردم فارس چنانکه آن
شیراز را بر فارسی با مردم هندی استهزا است مردم هندی را هزار مرتبه بیاد

بزبان هندی آنها مضحکه هاست چنانکه یکی از اهل زبان فارس که بحسب اتفاق وارد
هندوستان شد و بتان هندی دلش در ربودند تا بنظر طیب خاطر معشوق خودش
زبان فارسی ترک داده بزبان اردو چه می سراید که رام و لچمن مهر و تیرا گته هست
موتیا بجا بر در توشته هست لاجرم اندکی انصاف درکار است که به نسبت هجو اردوی
اهل فارس فارسی ما هندیان هزار مرتبه صورت رجحان دارد چرا که در زبان فارسی
هیچگونه استعمال لفظ هندی گنجایش پذیر نمی باشد و نهایت معیوب است پس
مرو هندی اگر فارسی مطلب خیز صاف صاف برطرازد که درو کدام حرف هندی
نه آید منتهای کمال اوست نه مقام استهزا بخلاف آن در هندی اردو همه ترکیب
و الفاظ فارسی می باشند فقط برای نام از ضمایر و موصولات بطور ترکیب هندی
می باشند چنانکه تمام دواوین شعرای اردو گوی متاخرین بهمین نمط ملاحظه شود که
همه الفاظ فارسی و عربی است فقط ترکیب و موصولات و ضمائر بطرز هندی است
و بس که مطلع دیوان شیخ ناسخ علیه الرحمه که در اردو گویان متاخرین مسلم الثبوت
اوستاد زمانه بالاتفاق است این بیت که ص مرا سینه ہی مشرق آفتاب داغ ہجراں کا
طلوع صبح محشر چاک ہی میری گریباں کا ٭ ملاحظه رود که سوای چند ضمائر و موصولات
همه الفاظ فارسی یا عربی است که تمام دیوان و کلیات او خرواری بهمین مشتی از
نمونه است پس هرگاه هجو اردو که محض فارسی است از زبان فارسیان درست
نمی آید که مثل شعر مذکوره بالا مایه مضحکه هندیانست باری از زبان ما هندیان
زبان غیر مانوس فارسی که هرگز حرف هندی را درو دخل نباشد چنان ادا شدن
که مطلب از ان بخوبی تمام بادراک ملاحظه کنندگان در آید هزار درجه بر اردوی

اہل فارس غالب توانند شست علاوہ اکثر محاورات صحیحہ مستعملۂ اہل زبان فارسی که
از زبان آنہا زیبا و از زبان مردم ہندی نہایت نازیبا و متروک و معیوب بوده اند
چنانکه مؤلف بہار دانش می نگارد که صانع بی آلت با صور گوناگون ہر چند حسب محاورۂ
پارسیان درست باشد مگر در ہندی شور خنزیر را میگویند و این در تلفظ با لفظ صور
یکسانست علی ہذا لفظ ظل ظلیل بمعنی سایه برتر در فارسیان اہل زبان مستعمل ہست مگر
چون با لفظ ذلیل با ذال معجمه ہم تلفظ ست لہذا یک مرد ہندوستانی که باستناد
محاورۂ فارسیان بالقاب حضرت ظل سبحانی بادشاه غازی الدین حیدر لفظ ظل ظلیل
بطامی حنطی نوشت ذلیل شد علی ہذا لفظ شہوت بمعنی خواہش فارسیان بمقام
خواہش طعام لفظ شہوت طعام بی تکلف استعمال میکنند علی ہذا لفظ فرجه بمعنی کشادگی
در فارسیان مستعمل ست که لفظ عربی ست مثل اللہم فرج بالفرج کنان [illegible]
در گلستان سعدی علیه الرحمه ہست بدین استناد یکی از ہندیان را که تتبع محاوره [illegible]
اہل زبان در گرفت باستعلاج والدۂ خودش پیش طبیب رفت که بر بدن والدۂ [illegible]
فساد خون جابجا شق شده فرجه ہا نمایان بود پس بدین وجه آن مستعمل ہندی
برعایت محاوره دانی خودش پیش طبیب چه میگوید که والده صاحبه بسیار مریض اند
و شہوت بالکل نمانده ہست و بر تمام بدن فرجه ہا واقع اند طبیب بجواب گفت که یک
شہوت به تمام فرجه ہا مساعدت نمیکند بقدر حصۂ ہر فرجه اندک منقسم میشود
لہذا اولاً دوائی ازدیاد فرجہا مقدم تر ہست فقط لاجرم ہیچ فارسی محاوره [illegible]
از زبان مردم ہندی ہمین مثال دارد پس از ہیچ معائب ہندیان جدا بوده [illegible]
درست بمحاورۂ اہل زبان نوشتن کار ہر ہندی نبوده ہست تا زمہ بدین طرز تحریر

کتاب آهنگ غریب که البته اسم با مسمی آهنگ غریب دارد که با همه طرز بیان اهل زبانان
از ان معائب بزبان پاک و صاف ست و سلاست بیانی بر آن مزید هرچند مؤلف کتاب
بمقام کسر نفس و مزید احتیاط در اول کتاب نام خود بصراحت نمی نویسد و در آخر کتاب
بصد عذر و ناچاری ضمناً می نویسد مگر بینندگان صاحب نظر فوراً بجان سخن می رسند
کرد و غازه کسی هست ؎ بهر رنگی که خواهی جامه می پوش * که من آن قد رعنا
می شناسم * مشک آنست که خود ببوید نه که عطار گوید ؎ گفتن عطار کی حاجت بود
کین عنبرست * از غلامان علی ثابت که نامش قنبرست * وین دگر تفصیل زین
تحریر او ظاهرست * فضل حج کعبه و هم زائر پیغمبرست * ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ
يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللّٰهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ وصلى الله على رسوله الكريم

بعد ختم شدن این سخن بعضی از اعزه و احباب در نظم قطعات تاریخ و تقریظ اهتمامی فرمودند
و در ضمن آن به ستایش نثر نامه مدح نامه نگار مبالغه بکار بردند اما کاتب الحروف که اندازه
حد خویش شناسد بکم مایگی و هیچمدانی خود بصد زبان اعتراف دارد ؎ گر هنری دارد
و هفتاد عیب * دوست نه بیند بجز آن یک هنر * بحکم محبت صادقه و حسن ظن ارباب هنر در حق
این هیچمدان چنان واقع و تقع شده که سخن از کجا تا کجا رسید یا لیت حالی چون خاطر عزیز بود
لاجرم باندراج آن به ورین صحیفه واجب نمود و نفس الامر آنکه این ارباب که باظهار کمال
جوهر قابلیت خود ها وانموده اند بنظر اولو الالباب در حقیقت مدح خود نوشته اند و صحیفه
مدح خود گفته اند بالجمله همه قطعات تواریخ بترتیب ذیل در پایان صحیفه مندرج کرده آمد
نخستین قطعه تاریخ نتیجه فکر آسمان پیوند زاده طبع بلند جناب افادت مآب فرازنده
رایت جاه و معالی نوازنده کوس همتالی مربع نشین چار بالش همدانی قدوه خاندان

سخن سبحانی کان جواهر بلاغت عمان زواهر فصاحت آدب آموز اهل نظر آموزگار ارباب جوهر دبیر یکتا سخنوری همتا یادگار غالب همپایهٔ کلیم و طالب علامی نهامی منشی سید غلام حسنین قدر بلگرامی مدرس فارسی مدرسه عموشگر باقتضای مهر دیرینه دست چربی بر سر این آسیمه سر کشیده و بنظم قطعهٔ تقریظ صفت نامه نامه نگار را آبروی تازه بخشید

وهو هذا

قطعه تاریخ از نتایج افکار ماهر کمالات صوری و معنوی تلمیذ رشید غالب دهلوی منشی سید غلام حسنین صاحب بلگرامی قدر تخلص

منشی انشا خبر و شاعر فنبر علی ‌ ‌ ‌ ‌ نثر او نثر مثال و شعر او شعری مثل

خواجه بینی برکشد کلک گهربار پیش او ‌ ‌ ‌ ‌ تیره سطری نامه چون برآرد در جدل

ابیات شعرش بلبل گلزار را شیدا کند ‌ ‌ ‌ ‌ آتشت نثرش آب حیرت ریز سعدی گلستان و غزل

صد حلاوت میچکد از نسخهٔ خلق خوشش ‌ ‌ ‌ ‌ دانش بینی ز رنگی از کلام همچو ساز و عسل

سیر سطر هر نقش او صد اختر فلک ‌ ‌ ‌ ‌ میچکد هر حرف از مداد وش با عطار د ازل

در جهان افتاد و آهنگ غریبی برکشید ‌ ‌ ‌ ‌ وه چه نام آورده سال هجری محل

این نگارین نامه را گفتم دو تاریخ قدر ‌ ‌ ‌ ‌ بلبلی بازم بشاگردی استاد ازل

مصرع اول بود هجری و ثانی عیسوی ‌ ‌ ‌ ‌ بر شمر انگشت گردستی بدار این در جمل

تا بجو زهره در سماع آید عطارد با رقم ‌ ‌ ‌ ‌ پر صدا گردد به آهنگ غریبانی بدل

قطعات تاریخ زادهٔ طبع سلیم نتیجهٔ فکر مستقیم برادرم مولوی محمد عبد الاحد صاحب پیشکار تحصیل بسوان ضلع سیتاپور

حاجی بیت حرم حضرت قنبر علی ‌ ‌ ‌ ‌ آنکه ز انشا گریش غلغله هر چار سو

مهر سپهر سخن بدر سمای کمال ‌ ‌ ‌ ‌ مثل ندارد جز او چرخ باین جستجو

خامهٔ جوهرطراز نامه به هنجار کش — از صدف سینه‌اش ریخت بطرز نکو

از پی مشائیان رهبر و خضر گزین — وز پی اشراقیان پیر ره آورد او

نثر بلیغ و فصیح شور بافلاک زد — منشی پیر فلک گفت که لا اسئلو

برق معانی فتاد شعله‌زن از نگاد — چشم دوائر گشاد دیده بحیرت درو

آینهٔ صفحه‌اش عینک حق‌بین علم — ور رخ لفظش گزین معنی حق رو نمو

حرف لطیفش بهم مثل دو گیسوی حور — معنی حرفش عیان چون ز دل نافه بو

نقطهٔ حرف سیاه مردمک چشم حور — دیده‌ور ای عالم نور فزا پیدا ازو

طبع گهرزای من ریخت دگرگون سخن — آنکه دبیر فلک باید ازو آبرو

رنگ بیاضش نگر روکش صبح ازل — خط سوادش گزین به ز خط خوبرو

بین سطور کتاب چشمهٔ آب حیات — هست دبیر فلک زنده جاوید ازو

سالک هشیار او طرز ظهوری بود — گوش دل همگنان محو خوش آهنگ او

خواسته عبدالاحد گوهر تاریخ فخر — از صدف فکر خود تا کف نادر جو

نقش نشرش چو یافت راه بباغ مراد — سال همین برگزین باغ مرادم بگو

۱۲۸۸ھ

ایضاً

چو عبدالغنی نثر نغز نثار — نوشته ست چون سعدی و آرزو

ز انگیز معنی و الفاظ شگرف — زهی داد جلوه به طرز نکو

پی سال تاریخ نادر کتاب — ز پیر خرد شد مرا جستجو

سروشش ز بانم زبان برگشاد — زبان ور ستایشگر بهای او

۱۲۸۸ھ

ایضاً

آن سخنور که بود قنبر علی / مثل او هرگز نیارد روزگار
سرگذشت ره به آهنگ غریب / زد بنوک خامهٔ ندرت نگار
در فصاحت در بلاغت تا نیش / غیر او کس نه بیند زینهار
ای زهی رنگین بیانیهای او / نسخه اش کاغذ شود سبزه زار
نثر او از نثر مرزا آبکش / نظم او از نظم گوهر آبدار
طبع گوهرزای من شیدا الاحد / سال فرخش شد خوش آشکار
غوطه زد غواص من در بحر شعر / گوهر تیسر آمدش از رنگ بار
١٢٨٨ھ

ایضاً

چونکه قنبر علی برادر من / سور و شور و مرحبا گردید
حاجی خانهٔ خدا گردید / پی او بهر سال او قلم زد کلک
گر تصنیف اقدا ستم / هادی خانهٔ خدا گردید
١٢٨٨ھ

ایضاً

چو قنبر علی کرد قصد حجاز / ندا کرد هاتف با دادویت
زهی بر کمر واسطه برزده / زراه خدا سعی با سرزده
١٢٨٨ھ

ایضاً

چو قنبر علی نثر عالی نگار / پی سال فصلی نمودم سوال
وقایع رقم کرد انبه سبیل / سروشم بگفته چراغ قبیل
١٢٧٨ھ

ایضاً

چو زد قنبر علی این نامهٔ نغز / پی سال را از چرخ چارم
بنوک خامه با صد خوش بیانی / ندا آمد که خضر راه دانی
١٢٧١ھ

ایضاً

چونکه قنبر علی از طرز بہین ضبط نمود ‌ واقعات حج خود آنکه بود فرض عین
طائر قدس بآہنگ گزین ہندی سال ‌ کرد از سدره ندا ہادی خضر حرمین

ایضاً

۱۲۸۹ سنہ

شد ختم چو نامۂ نگارین ‌ از کلک برادر مکرم
بر طرز اتفاق گفتش بخوان سال ‌ مقبول سخنوران بعالم

قطعہ تاریخ زادۂ طبع وقاد برادرم منشی عبد الحمید صاحب متخلص بفریاد

منشی فریاد من قنبر علے ‌ صاحب عز و علا ذی منزلت ‌ سوی مکه رفت با صدق نیاز
واپس آمد ہم با من عافیت ‌ از زیارت شد مشرف ہم ز حج ‌ بہر الحمد ببه یزدان مجحت
واقعات راه حج حال حجاز ‌ سر بسر بنوشت کلکش عاقبت ‌ نامۂ رنگینش نسخہ با طرب
ہم پی سال وکی یکسر منفعت ‌ این ہمایون نامه را فریاد زار ‌ سال فصلی گفت گلزار آخرت

قطعات تاریخ طبعزاد عزیز بجان منشی مہر علی وسط برادر صحیفه طراز

اخی معظم چو زد پیچه دل ‌ ز صدق ارادت بدامان مکه ‌ بپیچ سفر کرد و گشته بر افشان
چو بلبل بسوی گلستان مکه ‌ ہم از خاک طابه خرش شد منور ‌ شرف یافته ہم ز ارکان مکه
بطرز ہمایون ہمانا نبشته ‌ نو آئین صحیفه ز دیوان مکه ‌ پی سال تاریخ ای مہر کلکم
رقم کرد شمع شبستان مکه ‌ ایضاً ‌ سوی کعبه چو رفت قبلۂ من
۱۲۸۹

زین سفر سر گذشت و حال نوشت ‌ خامۂ مہر بی سر ابہال ‌ جدا واقعات سال نوشت
۱۲۸۹ھ

ایضاً

قبلۂ من ز صدق نیت شد ‌ رہگرا چون بسوی ملک حجاز

تر زبانم بشکر سنت حق +	که سلامت برفت و آمد باز
از همه واقعات راه و سفر	ساخته نامه به ندرت ساز
وه کتابی که ناگهان برخاست	شور تحسین ز تبریز و شیراز
سال فصلی نوشت مهر حزین	مخبر صادق از دیار حجاز

۱۲۷۹

قطعه تاریخ نتیجه فکر سعید ازلی باسط علی تهمین برادر مولف

چون جناب اخی اکبر من	ظل لطفش که دایما باشد
نامه نغز زد رقم که درو	از سفر جمله ماجرا باشد
چه نویسم ز بهشتی صفتش	حد من اینچنین کجا باشد
ظل حق باد بر سرش دائم	سایه رافتش مرا باشد
از سر جهد سال تاریخش	هدیه خانه خدا باشد

قطعه تاریخ چکیده انامل عطوفت شمائل مولوی شیخ رحیم بخش صاحب ظله عال نامه نگار ۱۲۸۸

عزیز من چو احرام حرم بست	نذر و پیش صدق نیت آشکارا
چه خوش بنوشت از هر منزل و راه	برسم روزنامه ماجرا را
زبس مرغوب طبع خاص و عام است	شده تاریخ او مرغوب دلها

۱۲۸۸ ھ

قطعه تاریخ از فکر رسای اخی خفی مولوی مظهر علی صاحب مد مجده

چه شبیر علی و زسه نامه اش	رقم یافت از کلک خوش نال او
پی سال مظهر بفکرت برفت	سروشی ندا زد بدنبال او
که نورش محیط جهان شد بدین	چراغ محمد آمد سال او

۱۲۸۹ ھ

قطعه تاریخ ریخته قلم بلاغت رقم عزیزی منشی محمد یاسین سلمه

چو سرنوشت ازل دولت زیارت حج | بدست همت قنبرعلی قنبر وخته بود
درین زمانه بحکم ارادت ازلی | بانقیاد قضا سر نهاد و شد مسعود
ز سر نموده قدمهای و پنجه از مژگان | رسید خطوه زنان سوی منزل مقصود
گرفت بهره ز حج و ز طواف بیت الله | جبین بخاک روی ادب وقف سجده‌ها بنمود
بدستیابی گنج مراد آخر کار | ازان دیار براه وطن قدم فرسود
ز واقعات سفر و ز سوانح آن ملک | بضبط خامه کشید و بربط صفحه کشود
زهی وقائع نثرش که رکن دین آراست | مدام جدول و حرف ست در قیام و قعود
سروش غیب پی سال بی سر اغراق | دری ز بحر فصاحت گرانبها فرمود
۱۲۸۸ھ

قطعات تاریخ نتیجهٔ فکر ناتمام مؤلف ستمام ❈

بادای قنبر علی حجی خامه‌ای بست بر صحیفهٔ راز بهر تاریخ سال حج [illegible]	گشت آهنگ من چو سوی حجاز بارک الله که کارنامهٔ شگرف طائر فکر هم به پرواز	تحت هر منزلی وقایع راه گشت یکجا [illegible] طرفه طراز وار سید از سروش غیب آواز
که بود سیر گشت سیر حجاز ۱۲۸۸	ایضاً	چو شد حج کعبه مراد نشین
بیان هم از صدق و راه دین هم از من بود یادگاری بدهر پی سال [illegible] سود دم چنین	همه واقعات سفر [illegible] هم از بهر رهرو رفیق گزین سروش همایون بگوشم رسید	ز [illegible] نامه سپهر وهم که چنین چو از [illegible] و شد هم کامیاب بلی جادهٔ راست است این ۱۲۸۹ھ
	ایضاً	
لحمدلله که براه حرمین شکر ایزد [illegible] وافر	خضر توفیق مرشد ناصر از پی پیشکش یار انم	بود هم شد نصیب [illegible] ارمغان [illegible] واجب [illegible]

ماجرا ہای دو منزل را — ضبط کردم کہ شد اینک حاضر — تا گزید ست بہین بہ پہ رسن
بوکہ بیگوش پزیرد ناظر — از پئ سال زدم نقش جبین — دو رہ آورد شگرف و نادر ۱۲۸۸

چوبائی بزبان بھاکا بطور قطعہ تاریخ صوتی معنوی طبعزاد منشی قمبر علی صاحب

جو کوئی جائی ساہ کے بارا — پاپ ہر ا مارگ او جیارا — جو کوئی جای کی ارتی کرے
کوٹن پاپ سو چھن چھن ہرے — منشی قمبر علی ارتھ جب کہا — سنہ بارہ سی اٹھاسی تب رہا ۱۲۸۸ھ

جو یہ انچھر کرے بچارا — ہجری سن کا ہوی او بارا
پرتھم بچار کرے جو کوئے — پرگھٹ گپت سوا ایک ہوئے
آدہ انت دیکھا جو سنا — لکھا ارتھ بین چہ گنا
جو چپے رہے جگت مان چپہا — باقی سو رہے اسیسی دیہا

دوھرا

بڑے بھاگ قمبر کے گئی ساہ کے بار — تراب کی آسا لگ رہی جو یہ ردی کرتار

قطعہ تاریخ نتیجہ فکر نقاد و ذہن اداوقہ احمد علی صاحب شوق خلف الصدق شیخ کاظم علی صاحب مرحوم رئیس لکھنؤ شاگرد رشید جناب بہبر الدولہ منشی مظفر علیخان بہادر اسیر

یافت ترتیب چو این نسخہ زیبا ای شوق — بہ لطافت بہ فصاحت بہ بلاغت نایاب
طبع من گفت بگو مصرع سال طبعش — شد مطبوع چہ این نادر و دلچسپ کتاب ۱۲۸۸ھ

خاتمۃ الطبع للہ الحمد والمنۃ کہ درین زمان سعادت توامان نسخہ شفا بخش دل مومنین صحیفہ روح افزا
سعادت قرین یعنی رسالۂ نادر الوجود طرفہ مسلک خانہ مسعود مسمی بہ تہذیب الغریب الی دیار الحبیب نام تاریخی
آہنگ ۱۲۸۸ ہجری از تالیف شاعر کامل دبیر عاقل نثار بی نظیر منشی جاہ و قمبر علی صاحب تخلص بہ تراب و صاحب ...

عن الاوصاف منشی حاجی قنبر علی صاحب رئیس قصبهٔ بهٹولی ضلع [illegible]
و احباب خویش روزنامچه سفر سعادت اثر از وقت راه روی [illegible]
بالوفا صحیفه رقم کرده ذخیره اندوز سعادت شدند و بی خبران را [illegible]
چون از کثرت خواهش احباب تکلیف مؤلف بنقل و تسوید کتاب رسانیدن بر دیار بعید و سواد
مزید لهذا مصنف ممدوح محلی شدنش بزیور طبع مناسب دید و اجازت طبع بمالک مطبع علوی
برادر دریادلی و سپهر حشمی پسندید چنانچه مصنف ممدوح صحت بمقابله اولا خود کردند و ثانیا جناب
مولوی محمد معشوق علی سلمه الله القوی مصحح مطبع علوی بکمال درستگی و نهایت خوبی تصحیح
القلب کاپی و پروف فرمودند الحمد لله علی احسانه که موافق مطلوب باهتمام خان ع الاشان شیخ الفضل
و الامتنان محمد علی بخش خان سلمه الله المنان در مطبع علوی بمقام لکهنو محله کتره محمد علیخان
بتاریخ پانزدهم شهر رمضان المبارک سنه ۱۲۹۸ هجری از حلیهٔ طبع محلی گشته از یکه آرای شهود گردید فقط

صحت نامهٔ ترغیب الغریب الی دیار الحبیب

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴	۱۱	همها	همهان	۳۱	۱۵	سادات	شاداب
۵	۱۴	همها	همه	۳۲	۴	گریوهای	گریوه های
۱۵	۹	مساهد	مشاهد	۳۶	۱۳	سواد دیار	سواد دیار خو[illegible]
۲۷	۱۱	اما	آما	۳۷	۱۹	مصروف قنبر	مشرف به قنبر

واسطے سند اس امر کے کہ یہ کتاب چھپی ہوئی
مطبع علوی کی ہے مہر مطبع ثبت کی گئی فقط

DUE DATE

ترغيب الحبيب الى ديار الحبيب

DATE	NO.	DATE	NO.